

دفاع از وصیت

به قلم

شیخ ناظم عقیلی

مترجم

گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام

دفاع از وصیت	نام کتاب
دفاعاً عن الوصية	نام کتاب اصلی
شیخ ناظم عقیلی	نویسنده
گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی <small>علیه السلام</small>	مترجم
اول	نوبت انتشار
۱۴۰۱	تاریخ انتشار
۲۰۱۱ / ۱۴۳۲	تاریخ انتشار کتاب اصلی
۵۷	کد کتاب
اول	ویرایش ترجمه

جهت کسب اطلاعات بیشتر در خصوص دعوت مبارک سید احمد الحسن علیه السلام

به تارنماهای زیر مراجعه کنید:

www.almahdyoon.co

www.almahdyoon.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست

۷.....	مقدمه.....
۱۱.....	حدیث صحیح.....
۲۲.....	قرینه‌های صحت روایت وصیت.....
۲۲.....	قرینه اول.....
۲۷.....	قرینه دوم.....
۲۸.....	قرینه سوم.....
۳۱.....	قرینه چهارم.....
۳۲.....	قرینه پنجم.....
۳۲.....	قرینه ششم.....
۳۴.....	قرینه هفتم.....
۳۶.....	قرینه هشتم.....
۴۰.....	فایده‌ها.....
۴۰.....	فایده اول.....
۴۳.....	فایده دوم.....
۴۶.....	فایده سوم.....
۵۰.....	فایده چهارم.....
۵۳.....	فایده پنجم.....

تقدیم

به نورِ نور، و خورشید ملکوت
به آن پیروز در مسابقه، قبل از فوت وقت
به آن حاشر ناشر،^۱ و آن لاهوت
به آن ختم‌کننده گذشته، و آن گشاینده آینده
به برترین خلائق از هر نظر، به آن پیامبر کریم، محمد ﷺ
این اندک تلاش را در دفاع از وصیت مقدس ایشان که منافقین خیال انکارش را در
سر می‌پروراند تقدیم می‌کنم؛
و از خداوند متعال مسئلت دارم آن را به بهترین شکل بپذیرد و مرا از شفاعت رسول
خدا ﷺ و عترتش ﷺ در دنیا و آخرت محروم نسازد!

۱. حاشر: یکی از القاب پیامبر ﷺ؛ یعنی نخستین کسی که در رستاخیز برخیزد؛ ناشر: زنده‌کننده و گسترنده
مردگان. (مترجم)

مقدمه

سپاس و ستایش از آن خداوند پروردگار جهانیان است؛

و سلام و صلوات بر محمد و آل محمد، ائمه و مهدیون باد!

هیچ دو نفر با فکر سلیم اختلافی ندارند در اینکه انتخاب خلیفه در زمین، در اختیار خداوند متعال است، و او بهتر می‌داند رسالت خود را کجا قرار دهد، و به دلیل کوتاهی و قصور مردم در انتخاب و آگاهی از درون و حقیقت باطن انسان‌ها، امکان ندارد آن را به مردم واگذار کند. از همان ابتدایی که آدم را خلق کرد، فرمود: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ (من در زمین جانشینی می‌گمارم). سپس بعد از آدم خلافت، با تعیین الهی، از طریق وصیت منتقل می‌شده است. پس آدم به پسرش «هبة‌الله» وصیت کرد، و به همین ترتیب ادامه یافت تا وصیت به پیامبر خدا نوح رسید، و پس از او به پسرش سام، و به همین ترتیب جریان یافت تا به پیامبر خدا هود و ابراهیم و موسی و عیسی رسید و در نهایت وصیت به پیامبر ما محمد رسید.

در خبری از اباعبدالله روایت شده است، فرمود: ... تا آنجا که فرمود: «وصیت، پیوسته از عالمی به عالم دیگر انتقال می‌یافت تا اینکه به محمد ﷺ تحویل دادند. پس همین که خداوند محمد ﷺ را برانگیخت نسل مستحفظین، تسلیم او شدند و بنی اسرائیل تکذیبش کردند...»^۱

وقتی وفات رسول خدا محمد فرارسید، آن حضرت به علی بن ابی‌طالب وصیت کرد و در آن، جانشینان خود را تا روز قیامت مشخص فرمود؛ و این وصیت از امامی به امام دیگر منتقل می‌شد تا به امام مهدی رسید.

اباعبدالله فرمود: «رسول خدا ﷺ به علی (علیه السلام) فرمود: و تو آن را یعنی وصیت را- به وصی خود می دهی، و وصی تو آن را به اوصیای تو از فرزندان می دهد؛ یکی پس از دیگری، تا اینکه به برترین اهل زمین بعد از تو سپرده می شود...»^۱

پس وصیتی که رسول خدا آن را املا کرد و امیرالمؤمنین نوشت از امامی به امام دیگر منتقل می شده است تا آنکه به امام مهدی تسلیم شد، و بعد از او به فرزندان یعنی مهدیون تسلیم می شود؛ به این ترتیب وصیت، واضح ترین دلیل برای شناخت اوصیاست؛ پس هرکس وصیت نداشته و نصی برایش وجود نداشته باشد وصی نیست.

از اباعبدالله در خبری طولانی روایت شده است، فرمود: «... صاحب این امر با سه چیز شناخته می شود که در غیر او نیست: او نزدیک ترین شخص به فرد قبل از خودش است، وصی اوست، و سلاح و وصیت رسول خدا ﷺ نزد اوست...»^۲

همچنین از اباعبدالله در خبری طولانی روایت شده است، فرمود: «... و خداوند - که نامش بلند است- می فرماید: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ﴾^۳ (و بدانید هر چیزی را که به غنیمت گرفتید یک پنجم آن برای خدا و پیامبر و برای خویشاوندان است.)» سپس فرمود: «به نزدیکان، حقشان را بده؛ این آیه درباره علی است و حق او، وصیت است...»^۴

در یکی از مناجات های امام صادق آمده است: «ای کسی که ما را با کرامت مخصوص گرداندی، و وعده شفاعت به ما دادی، و رسالت را بر دوش ما گذاشتی، و ما را وارثان انبیا قرار دادی، و با ما امت های گذشته را به پایان بردی، و ما را با وصیت مخصوص گرداندی...»^۵

۱. اثبات الهداة، ج ۱، ص ۲۵۹.

۲. کافی، ج ۱، ص ۴۲۸.

۳. انفال، ۴۱.

۴. اثبات الهداة، ج ۱، ص ۴۴۴.

۵. مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۲۳۱؛ ثواب الاعمال، ص ۹۵.

با وجود تمامی این تأکیدها و اهمیت‌دادن به وصیت رسول خدا امروز عده‌ای که از ردکردن کلام رسول خدا و اهل‌بیتش هیچ ابایی ندارند، از راه رسیده‌اند تا در این وصیت شک‌وت‌تردید ایجاد کنند و می‌گویند روایت وصیت، صحیح نیست و سندش نامعتبر است و دیگر یاهوهایی که خداوند هیچ دلیلی برای آن‌ها نازل نفرموده است؛ و انگیزه تمامی این سخنان، چیزی جز هوا و هوس و تعصبات و عناد و سرکشی در برابر حق نیست.

این‌ها با این سخنانی که بر زبان می‌رانند سنت عمر بن خطاب را در تشکیک به همان وصیت، هنگامی که رسول خدا خواست آن را بنویسد تکرار کرده‌اند. عمر گفت: «کتاب خدا برای ما کافی است، و محمد هدیان می‌گوید.» و هرگز چنین نیست! رسول خدا کسی است از روی هوا و هوس هیچ سخنی نمی‌گوید. به همین ترتیب افرادی از یاران سقیفه آخرالزمان که می‌خواهند خلافت را از اهل آن غصب کنند و آن را به‌صورت شورایی از آن کسی بدانند که غلبه می‌کند، همین تعبیر را به کار می‌برند. عمر بن خطاب وقتی متوجه شد این وصیت، آمال و آرزوهای او را درباره خلافت، بر باد خواهد داد سعی کرد سند آن را در رسیدن به خداوند متعال مخدوش کند؛ به همین دلیل رسول خدا را متهم به هدیان‌گویی کرد تا اتصال وصیت را با خداوند متعال قطع کند و گفت محمد هوشیارانه سخن نمی‌گوید تا به این ترتیب حجیت را از کلام رسول خدا بردارد.

عمر به تشکیک در «سند» پناه آورد؛ زیرا این تنها راه سلب حجیت از وصیت رسول خدا بود؛ زیرا مردم آموخته بودند که رسول خدا از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید و جز وحی خداوند متعال را که به او وحی می‌کند بر زبان نمی‌رانند، و به همین دلیل سخن رسول خدا نافذ و حجت بوده است؛ زیرا از طرف خداوند متعال صادر شده، و حاصل تفکر و نظر خود رسول خدا نبوده است. پس عمر در درستی اتصال این وصیت به خداوند متعال اشکال گرفت. همان‌طور که مشخص است عمر در درستی رسیدن سند وصیت به خداوند متعال شک‌وت‌تردید ابراز کرد، و امروز نیز پیروان او در درستی رسیدن سند وصیت به رسول خدا شک‌وت‌تردید ابراز می‌دارند تا حجیت را از میان بردارند؛ زیرا وصیت با خواست‌های نفسانی و

دنیای آن‌ها مخالفت کرده است؛ و این سنت خداست و هرگز در سنت خدا دگرگونی و تبدیلی نمی‌بینی.

برای بستن دهان این عده، بنده این چند سطر را در اثبات درستی و صحت وصیت نوشتم، تا اثبات کنم این‌ها حتی از قواعد حدیث که خودشان به آن‌ها استناد می‌کنند نیز آگاهی ندارند، و به عمد برخی جزئیات قوانین درایه را بیان کرده‌ام تا آن‌ها را به همان چیزی ملزم کنم که خودشان پایبند هستند، و جهل و نادانی شرم‌آورشان را برملا سازم.

از خداوند طلب یاری و توفیق دارم؛

و سپاس و ستایش در دنیا و آخرت تنها از آن اوست؛

و درود و سلام بر محمد و آل محمد، ائمه و مهدیون باد.

شیخ ناظم عقیلی

۲۹ شوال ۱۴۲۷ ق^۱

حدیث صحیح

عده‌ای به روایت وصیت رسول خدا محمد در شب وفاتش اعتراض، و سعی می‌کنند از نظر سند به آن اشکال بگیرند و گمان می‌کنند به دلیل ضعف سندی که دارد نمی‌توان به آن اعتماد کرد.

به خدا سوگند، این‌ها هیچ چیزی از قواعد حدیث درک نمی‌کنند و می‌خواهند نور خدا را با دهان‌های خود خاموش کنند و هدفشان چه بسیار و چه بسیار به دور از دست‌شان است.

آن‌ها گمان کرده‌اند صحت حدیث فقط وابسته به رجال سند است؛ و فاجعه و مصیبت بزرگ آن است که این نادانی دهشتناک از کسانی صادر می‌شود که ادعای علم و دین دارند، و اگر اندکی به خود زحمت می‌دادند و به قواعد حدیث یا رجال مراجعه می‌کردند قطعاً از این رسوایی رها می‌شدند، و رنج و زحمت پاسخ‌دادن را از ما برمی‌داشتند.

قبل از استدلال برای درستی و معتبربودن روایت وصیت، لازم است بدانیم منظور از صحت حدیث چیست و به چه طریقی ثابت می‌شود. بنده به برخی قواعد درایه خواهیم پرداخت تا آن‌ها را به همان چیزی ملازم کنم که خودشان را به آن ملزم کرده‌اند، نه به این دلیل که بنده تمام استدلال‌های آن‌ها را قبول داشته باشم... خودِ علمای درایه در قواعد این علم دچار اختلافات بسیاری شده‌اند؛ تا آنجا که عده‌ای از آن‌ها آن را نفی، و عده‌ای دیگر آن را اثبات می‌کنند.

می‌گوییم: گاهی از صحت حدیث صحبت به میان می‌آید، در حالی که منظور از آن معتبر و قابل اعتماد بودنش است، به دلیل تواتر آن یا به دلیل همراه بودن با یکی از قرینه‌هایی که باعث فهمیدن صحت و درستی آن می‌شود؛ مثل بودن حدیث در یکی از کتاب‌های معتبری که مؤلفانش به درستی احادیثی که در آن‌هاست گواهی داده‌اند، یا به دلیل موافقت آن با قرآن و سنت ثابت، یا روایت‌شدن آن حدیث توسط روایانی که اجماع وجود دارد بر

اینکه آن‌ها جز از طریق راویان ثقه چیزی نقل نمی‌کنند، و دیگر قرینه‌هایی که حرّ عاملی در کتاب خاتمة‌الوسائل تا ۲۱ قرینه برشمرده است.

بر این اساس، درستی خبر فقط به وثاقت رجال سند خلاصه نمی‌شود، و این مبنای استفاده‌شده توسط گذشتگان و پیروان آن‌ها در زمان‌های متأخر بوده است؛ کسانی همچون شیخ کلینی نویسنده کتاب «کافی»، و شیخ صدوق نویسنده کتاب «من لا یحضره الفقیه»، شیخ طوسی نگارنده دو کتاب «تهذیب» و «استبصار»، شیخ مفید، سید مرتضی و دیگران (که خدا رحمتشان کند) و بسیاری دیگر از متأخرین مثل حرّ عاملی مؤلف کتاب «وسائل الشیعه»، فیض کاشانی، امین آسترآبادی، محقق کرکی و دیگران، که خداوند متعال آن‌ها را رحمت کند.

گاهی صحبت از درستی و صحت حدیث می‌شود؛ در حالی که منظور این است که تمامی روایانش شیعه امامی عادل بوده باشند که یکی از اقسام چهارگانه‌ای است (صحیح، موثق، حسن، ضعیف) که از اصول و مبانی اهل سنت بوده است، و برخی از دانشمندان شیعه تقریباً در قرن هفتم هجری یعنی حدود پانصد سال بعد از غیبت کبری- آن را پایه‌گذاری کردند. این دیدگاه مبنای کار بیشتر متأخرین است.

اختلافات بسیاری میان علما درباره این نوع تقسیم‌بندی خبر وجود دارد؛ زیرا صرفاً با این بهانه که یکی از راویان حدیث ضعیف یا ناشناخته است، رد حدیث لازم می‌گردد حتی اگر در کتاب‌های مورد اعتماد ثابت شده بوده باشد. بسیاری از علما تصریح کرده‌اند که بسیاری از کتاب‌هایی که به ائمه عرضه شده‌اند و آن‌ها جواز عمل به آن‌ها را صادر کرده‌اند حاوی روایانی ضعیف و ناشناخته هستند؛ حال آیا این قاعده، رد کردن این احادیث را لازم می‌گرداند در حالی که ائمه به صحت و درستی‌شان گواهی داده‌اند؟! نزاع و کشمکش در

خصوص این موضوع تا به امروز برطرف نشده است و این مبنای متأخر یعنی تقسیم‌بندی چهارگانه برای خبر- از بدعت‌ها و مبانی نوظهوری است که اتفاق نظری برایش وجود ندارد.^۱

«شیخ بهاء‌الدین» در «مشرق‌الشمسین» پس از ذکر تقسیم‌بندی حدیث به اقسام چهارگانه مشهور گفته است:

«این اصطلاح در میان گذشتگان ما مشهور نبوده است و این برای کسی که با کلام آن‌ها آشنایی دارد مشخص است؛ بلکه متعارف بین آن‌ها اطلاق صحیح به خبری بوده است که با چیزی که به آن اعتماد داشته‌اند تقویت شده باشد، یا با چیزی همراه باشد که اعتماد یا تکیه بر آن را لازم می‌گرداند...»^۲

«حر عاملی» نظر شیخ طوسی را به‌طور خلاصه درباره این موضوع نقل کرده است:

«احادیث مشهور کتاب‌های اصحاب ما به سه دسته تقسیم می‌شوند: برخی متواتر هستند، و برخی مقترن (قرینه‌دار) به قرینه قطعی که موجب قطع و یقین به مضمون خبر می‌شود، و برخی نیز جزو هیچ کدام از این دو دسته نمی‌شوند ولی قرینه‌ها به واجب بودن عمل به آن‌ها دلالت می‌کنند. این دسته سوم خودش به انواعی تقسیم می‌شود: از جمله خبری است که بر نقل آن اجماع وجود دارد و هیچ معارضی برایش نقل نکرده‌اند، و نیز اخباری که بر درستی‌شان اجماع کرده‌اند؛ و تمام خبرهایی که در کتاب‌های حدیث من و کتاب‌های دیگر به آن‌ها عمل می‌شود از این دسته‌بندی چهارگانه جدا نیست.»^۳

سپس حر عاملی می‌گوید:

«همچنین شیخ طوسی در جاهایی از سخنان خود بیان کرده است که هر حدیثی را

۱. از رسول خدا محمد ﷺ روایت شده است: «... بدترین امور، بدعت‌هاست...» (کافی، ج ۸، ص ۸۱)

۲. خاتمة‌الوسائل، ص ۶۵.

۳. خاتمة‌الوسائل، ص ۶۴ و ۶۵.

که به آن عمل می‌کرده، از اصول و کتاب‌های قابل اعتماد برگرفته است.»^۱

این گفته نشان می‌دهد شیخ طوسی در کتاب‌های استدلالی خود در فقه و عقاید، به خبر ضعیف و غیر قابل اعتماد استدلال نمی‌کرده است، و پوشیده نیست کتاب «غیبت» از مطمئن‌ترین کتاب‌های استدلالی در زمینه اعتقادات است، و وی در آن، به روایت وصیت استناد کرده است که این نشان می‌دهد وی آن را از کتاب‌های قابل اعتماد برگرفته است، و همین یک قرینه به‌تنهایی برای صحت اعتماد به حدیث وصیت با چشم‌پوشی از سند آن کافی است؛ با توجه به اینکه سند این حدیث، هیچ راوی مجروحی (مشکوک به عادل بودن) ندارد که توضیح آن - ان شاء الله تعالی - خواهد آمد.

شیخ جعفر سبحانی نیز این گفته را نقل کرده و آن را پذیرفته است؛ آنجا که گفته است:

«وجه سومی در توثیفات متأخرین وجود دارد؛ اینکه حجت، خبری است که به صدور آن از معصوم علیه السلام اطمینان داشته باشیم نه اینکه خبر از افراد ثقه (قابل اعتماد) نقل شده باشد و تفاوت میان این دو، بسیار است. اگر بگوییم حجت، سخن افراد ثقه (قابل اعتماد) است در این صورت محل اعتماد ما وثاقت رجال خواهد بود، حتی اگر این خبر از نظر صدور قابل اعتماد نبوده باشد.

میان وثاقت راوی و اینکه خبر از نظر صدور قابل اعتماد بوده باشد هیچ ملازمی وجود ندارد؛ بلکه چه بسا راوی، ثقه (قابل اعتماد) باشد، ولی قرینه‌ها و شواهد به صادر نشدن خبر از امام علیه السلام گواهی بدهند و امر بر روایان ثقه مشتبه شده باشد. این برخلاف آن است که گفتیم ملاک، قابل اعتماد بودن صدور خبر است، که در این صورت وثاقت راوی، یکی از شواهد و نشانه‌هایی است که نشان می‌دهد آیا صدور خبر قابل اعتماد بوده است یا خیر؛ و حجیت، به خبر افراد ثقه منحصر نمی‌شود؛ بلکه اگر وثاقت راوی احراز نشود و قرینه‌ها و شواهد به راستی و درستی خبر دلالت کنند می‌توان خبر را

پذیرفت.

این گفته با توجه به سیره عاقلان بعید نیست. سیره و روش آن‌ها مبتنی بر پذیرفتن خبری بوده که صدورش قابل اعتماد بوده باشد، حتی اگر وثاقت خبردهنده، احراز نشده باشد؛ زیرا وثاقت خبردهنده، راهی برای احراز راستی خبر است. و بر همین اساس اگر قرائنی وجود داشته باشد که به وثاقت صدور خبر گواهی بدهند، همین وثاقت صدور برای پذیرفتن خبر کافی خواهد بود...»^۱

واقعیت آن است که آنچه شیخ جعفر سبحانی در اینجا بیان کرده، بسیار محکم است و نشان می‌دهد بسیاری از متأخرین در چگونگی برگرفتن اخبار، از روش گذشتگان پیروی کرده‌اند؛ در نتیجه، این تقسیم‌بندی چهارگانه نوظهور، موضوعیتی نخواهد داشت.

حقیقت آن است که اعتماد به صحت و درستی یک خبر فقط با توجه به رجال سند، اشتباهی واضح است؛ زیرا چه بسا همه رجال سند از افراد ثقه و مطمئن باشند، ولی به دلایلی نتوان به آن خبر عمل کرد؛ دلایلی مثل شاذبودن (مخالف معمول، و نامتعارف بودن)، معتل بودن (داشتن ضعف و اشکال) یا معارض بودن با خبر متواتر، آشفته و مضطرب بودن متن، مخالفت با قرآن، یا دیگر موضوعاتی که باعث می‌شود از عمل به خبری که طبق قوانین درایه سند درست دارد منع شویم.

و چه بسا رجال سند حدیثی مجروح (مظنون به ثقه نبودن) یا مجهول (ناشناخته) باشد ولی عمل به آن خبر واجب باشد؛ زیرا با قرینه‌ای همراه است که صدور آن از معصوم را یقینی می‌کند که در این صورت به ضعف سند توجهی نمی‌شود؛ چراکه در مثل چنین حالت‌هایی سند اعتباری ندارد. کتاب‌های اربعه در ارائه سند روایات خود، به بسیاری از رجال مجروح یا مجهول می‌رسند، ولی مؤلفان این کتاب‌ها عمل به آن خبرها را ضروری دانسته‌اند. این حجتی میان آن‌ها و خدایشان بوده است و تمام کسانی که بعدها آمدند به‌جز

افرادی شاذ و نادر که هیچ دلیلی در دست نداشتند به آن‌ها اعتماد می‌کرده‌اند؛ حتی «محقق نائینی» با اینکه از بارزترین چهره‌های علمای اصولی است به صحت تمامی روایات کافی تصریح کرده، می‌گوید: «مناقشه و جدل در سند روایات کتاب کافی، دست‌وپا زدن شخصی در مانده، و عصای زیر بغل فرد لنگ است.»^۱

اگر اعتماد محقق نائینی فقط بر اساس وثاقت رجال سند بود هرگز به درست بودن تمامی روایات کافی حکم نمی‌کرد، در حالی که در کافی ۹۴۸۵ حدیث ضعیف وجود دارد و احادیث صحیح آن طبق قواعد علمای متأخر همان‌طور که شیخ جعفر سبحانی گفته است- ۵۰۷۲ روایت از مجموع ۱۶۱۹۹ حدیث می‌شود، و بر اساس این قواعد از اسم و دین و شریعت، نه اسمی باقی می‌ماند و نه رسمی، مگر اندکی؛ و هیچ عاقلی چنین چیزی را قبول نمی‌کند.

علامه مجلسی در اعتماد به کتاب‌های معتبر، با چشم‌پوشی از سند آن، مگر در هنگام وجود تعارض در اخبار که البته بسیار نادر است، چنین گفته است:

«از نظر بنده واقعیت آن است که اگر خبری در امثال چنین اصول معتبری وجود داشته باشد جواز عمل به آن را می‌رساند؛ ولی در صورت بروز تعارض، برای ترجیح بعضی از روایات نسبت به برخی دیگر ناگزیر باید به سند آن‌ها مراجعه کنیم.»^۲

در نتیجه روشن می‌شود صحت و درستی حدیث، تنها به درستی رجال سند آن خلاصه نمی‌شود؛ بلکه صحت سند، یکی از قرینه‌هایی است که صحت حدیث را آشکار می‌کند؛ قرینه‌هایی که بیش از بیست قرینه را شامل می‌شود.

به این ترتیب برگرفتن خبر معتبر از طریق قرینه‌ها قوی‌تر از خبری است که فقط از طریق سند قابل اعتماد شمرده شده باشد؛ و درست آن است که بگوییم به هر خبر معتبری

۱. معجم رجال حدیث، ج ۱، ص ۸۱.

۲. کلیات علم رجال، ص ۳۷۲.

می‌توان عمل کرد، ولی عمل به هر خبری که سندش درست باشد مجاز نیست؛ زیرا ممکن است با خبری قوی‌تر از خودش مثل یک خبر متواتر- در تعارض باشد، یا متنی مضطرب و آشفتنه داشته باشد، و به دلایل دیگری که طبق قواعد علم درایه از پذیرفتن و عمل به خبر صحیح‌السند باز می‌دارد.

اما در هر حالتی می‌توان به خبر معتبر عمل کرد؛ زیرا اگر روایت معارض، یا متنی آشفتنه داشته باشد در این صورت معتبر شمرده نمی‌شود؛ و خواهد آمد که روایت وصیت معتبر است؛ زیرا با قرینه‌هایی همراه است که صدور آن را از معصوم قطعی می‌کند و به این ترتیب دیگر انگیزه‌ای برای کوتاه‌آمدن و بررسی آن از نظر سندی وجود نخواهد داشت؛ پس چه سند آن درست باشد و چه نباشد، وصیت از جمله اخبار صحیحی است که علما در استدلال به آن اعتماد می‌کردند؛ از جمله این علما، رئیس الطائفه شیخ طوسی است که ان‌شاءالله تعالی شرح آن خواهد آمد.

به‌علاوه «شیخ طوسی» وجوب عمل به خبری را که از طریق اهل سنت نقل شده باشد بیان کرده است؛ البته اگر از طریق راویان ثقه شیعه، روایت معارض با آن بیان نشده باشند. او گفته است:

«... اما درباره‌ی یک راوی که اعتقادی مخالف با اصل مذهب داشته باشد، از ائمه علیهم‌السلام روایت شده است که باید در آنچه روایت می‌کند نگریت و اگر از طرق قابل اعتماد آن‌ها، روایت مخالفی با آن وجود داشته باشد باید آن خبر را به کنار نهاد؛ ولی اگر چیزی نباشد که باعث به‌کنار نهادن آن خبر بشود و چیزی موافق با آن نیز وجود داشته باشد واجب است به آن عمل شود؛ و اگر از طریق فرقه‌های حقه، خبری موافق با آن وجود داشته باشد و مخالفی هم با آن نکنند و هیچ نظری از آن‌ها درباره‌ی آن نیز نباشد، باز عمل به آن واجب است...»^۱

یعنی حتی اگر خبری از نظر سند ضعیف باشد و خبرهایی از ائمه با سند درست در موافقت با آن، وجود داشته باشد یا هیچ روایت معارض یا موافق با آن پیدا نشود عمل به آن واجب است؛ و روایت وصیت با اینکه ضعف سند ندارد و موافق با تعدادی از روایات صحیح‌السند است و هیچ روایت مخالفی نیز ندارد، از جمله اخباری خواهد بود که طبق سخن «شیخ طوسی» باید به آن عمل شود و لازم نیست برای بررسی سند آن خود را به زحمت بیندازیم؛ زیرا همان طور که ان‌شاءالله توضیح آن خواهد آمد- به هیچ‌وجه روایتی که مخالفش باشد وجود ندارد.

علاوه بر این‌ها:

«شیخ طوسی مدعی عمل طائفه به اخبار مرسل -درست مثل عمل به خبر صحیح‌السند- بوده است، اگر احادیث با سندهای صحیح، با آن‌ها مخالفتی نداشته باشند. بنابراین حجیت مرسل -به‌طور کلی- به شرط عدم معارضه، مطابق روایت صحیح‌السند است.»^۱

این در حالی است که در حق شیخ طوسی گفته شده است: «و کسی همچون شیخ طوسی، جز از ثقه روایت نمی‌آورد.»^۲ پس دربارهٔ روایتی مثل روایت وصیت که او در مطمئن‌ترین کتاب‌های خود به آن استناد و استدلال کرده است چه می‌توان گفت؟!

شهید دوم در کتاب «درایه» خود، حتی عمل به خبر ضعیف را با شرط مشهور بودن مضمون آن، مجاز می‌داند و می‌گوید:

«جماعت بسیاری جواز عمل به خبر ضعیف را صادر کرده‌اند؛ البته با این شرط که مضمون آن در کتاب‌های فقه، مشهور بوده باشد؛ به دلیل اینکه مشهور بودن مضمون آن، قوت ظن را برای درست بودن آن روایت، لازم می‌گرداند، حتی اگر طُرُق آن ضعف

۱. قواعد‌الحديث، محی‌الدین موسوی غریفی، ص ۷۳.

۲. قواعد‌الحديث، ص ۷۱.

داشته باشد. در نتیجه یک خبر در صورتی که مضمونش مشهور باشد حتی با وجود طریق ضعیف نیز اثبات می‌شود.»^۱

محقق حلی نیز چنین نظری را برگزیده و گفته است:

«و میان‌روی، درست‌تر است. پس به چیزی که اصحاب پذیرفته باشند یا قرینه‌ها بر درستی آن دلالت داشته باشند عمل می‌شود؛ ولی آنچه اصحاب از آن، روی‌گردان بوده باشند یا شاذ و نادر بوده باشد باید کنار گذاشته شود...»^۲

و وی هنگام ذکر یک روایت که آن را به محمد بن احمد بن یحیی رسانده، گفته است:

«و این خبر، هرچند مرسل است، فضلالی اصحاب ما به [صحت] مضمون آن فتوا داده‌اند.»^۳

درباره روایت وصیت، حتی اگر کوتاه بیاییم و قائل به ضعف سند آن باشیم، مضمون آن مشهور و حتی در میان روایات رسول خدا و اهل بیت ایشان متواتر است؛ به این ترتیب از نظر معنایی، متواتر، و در نتیجه با چشم‌پوشی از سند، پذیرفتنش لازم می‌گردد.

کسی که در سخنان علمای علم درایه و رجال به جست‌وجو و تحقیق می‌پردازد، آن‌ها را متضاد و مختلف می‌بیند؛ به‌گونه‌ای که جز در موارد نادر حتی بر یک قاعده نیز متفق‌القول نمی‌شوند؛ در حالی که هرکدام از آن‌ها دلایل خود را دارد و دلایلش نیز از کمبودهایی رنج می‌برد و تا همین امروز نیز این وضعیت جاری بوده است. چگونه شخصی می‌تواند به درستی مبانی فلان شخص و نه شخص دیگری اطمینان حاصل کند؛ به‌ویژه وقتی ملاحظه کنیم بیشتر نظرات آن‌ها مبتنی بر متنی از معصوم نیست. چه بسا یکی از

۱. درایه، ص ۲۷.

۲. المعتمر، محق حلی، ج ۱، ص ۲۹.

۳. المعتمر، ج ۲، ص ۵۹۷.

مبانی آن‌ها درست باشد و چه بسا تمامی‌شان نادرست باشند؛ ولی امکان ندارد کل مبانی آن‌ها درست باشد؛ چراکه ضدونقیض یکدیگر هستند.

در واقع تکیه به کتاب‌های رجال برای برگرفتن اخبار با وجود اشکالات بغرنجی که از آن رنج می‌برند - که در اینجا مجال ذکر آن‌ها نیست - هیچ بهره و منفعتی حاصل نمی‌کند؛ چراکه در بسیاری اوقات، دربارهٔ راویان، موضع‌گیری‌های ضدونقیض وجود دارد، و موفق‌ترین راه برای عمل به روایات، تکیه بر مطالبی است که مطمئن‌ترین دانشمندان متقدم نزدیک به عصر تشریح بیان داشته‌اند؛ یعنی همان کسانی که اخبار را از اصول معتبری که در اختیار داشته‌اند نقل کرده‌اند؛ افرادی همچون نگارندهٔ کتاب‌های چهارگانه (یعنی شیخ کلینی، شیخ صدوق و شیخ طوسی) و دیگران.

محقق همدانی به همین نتیجه رسیده و گفته است:

«... پس روش ما در جایز بودن عمل به روایت، بر این اساس نیست که به درستی اصطلاحات، متصف شده باشد، که در غیر این صورت، اگر بنا بر مسامحه و آسان‌گیری در طریقه‌ها و واسطه‌های روایت، و عمل به گمان‌هایی که حجیتشان ثابت نشده است نبود، حتی یک روایت هم باقی نمی‌ماند که ما بتوانیم عدالت راویانش را به‌طور دقیق اثبات کنیم؛ بلکه اصل بر وثاقت راوی یا اطمینان به صدور روایت [از معصومین] است؛ هرچند با واسطهٔ قرینه‌های خارجی - که بیشتر آن‌ها در کتاب‌های اربعه تدوین یا از اصول معتبر برگرفته شده‌اند - حاصل شود؛ با توجه به اینکه اصحاب به آن توجه داشته و از آن روی‌گردان نبوده باشند... و به دلیل آنچه به آن اشاره کردم، روش بنده بر ترک جست‌وجو دربارهٔ احوال رجال بوده است و نیز بسنده کردن به توصیف روایت به‌عنوان روایت صحیح در صورتی که بر زبان مشایخ گذشتهٔ ما به صحیح توصیف شده باشند؛ همان مشایخی که دربارهٔ وضعیت آن راویان تحقیق کرده‌اند...»^۱

سخن محقق همدانی صراحت دارد به اینکه از طریق کتابهای رجال و تحقیق و بررسی رجال سند، حتی یک روایت را هم نمی‌توان اثبات کرد، و او تحقیق و تفحص دربارهٔ احوال رجال را به دلیل بی‌فایده‌بودنش رها کرده است.

به این ترتیب، میزان ضعف و سستی استدلال کسانی که ضعف روایت وصیت را در خیال خود پرورانده‌اند مشخص می‌شود. در ادامه، قرینه‌هایی را بیان خواهیم کرد که نشان‌دهندهٔ صحت روایت وصیت است و این‌ها برای اثبات درستی وصیت کافی هستند؛ و حتی یک یا دو قرینه نیز برای این منظور کافی است؛ و توفیق از آن خداست.

قرینه‌های صحت روایت وصیت

قرینه اول

موافق بودن روایت وصیت با قرآن کریم. همه، با وجود اختلاف در روش‌هایشان، بر واجب بودن اعتماد به روایتی که با قرآن کریم موافق است اتفاق نظر دارند؛ حتی اگر در سند آن روایت، ضعفی وجود داشته باشد و حتی اگر اصلاً هیچ سندی نداشته باشد. روایات بسیاری به این نکته تصریح فرموده‌اند.

از جمله: از رسول خدا روایت شده است که فرمود: «ای مردم، آنچه از طرف من آمد و موافق کتاب خدا بود من آن را گفته‌ام، و هرچه به‌سوی شما آمد و با کتاب خدا مخالف بود من آن را نگفته‌ام.»^۱

همچنین حدیثی که ابن ابی‌یعفور روایت کرده است که گفت: از اباعبدالله دربارهٔ اختلاف احادیث روایت‌شده از برخی راویانی که به آن‌ها اعتماد داریم با برخی از راویانی که به آن‌ها اعتماد نداریم پرسیدم. فرمود: «وقتی حدیثی به‌سوی شما آمد و شاهی از کتاب خدا یا از سخن رسول خدا ﷺ برایش داشتید درست است؛ وگرنه همان کسی که آن حدیث را آورده است به آن سزاوارتر است.»^۲

شاهد وصیت از قرآن کریم، سخن حق تعالی است: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾^۳ (بر شما مقرر شده است که چون یکی از شما را مرگ فرارسد، اگر خیر و منفعتی بر جای گذارد برای پدر و مادر و خویشاوندان به‌طور پسندیده وصیت کند؛ [این] حق است بر پرهیزگاران).

۱. تفسیر برهان، ج ۱، ص ۷۳.

۲. کافی، ج ۱، ص ۸۹.

۳. بقره، ۱۸۰.

این آیه بر واجب بودن وصیت هنگام احتضار، صراحت دارد؛ و تکرار می‌کنم «هنگام احتضار» یعنی مردم، رسیدن مرگ را احساس می‌کنند؛ و هیچ متنی برای وصیت رسول خدا در شب وفاتش وجود ندارد مگر روایتی که «شیخ طوسی» نقل کرده، و به ائمه و مه‌دیون تصریح کرده است. پس هرکس این وصیت را رد، یا درباره‌اش شک و تردید کند، علیه رسول خدا حکم کرده که ایشان با سخن خداوند متعال مخالفت کرده است: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْأَوْلَادِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾ (بر شما مقرر شده است که چون یکی از شما را مرگ فرارسد، اگر خیر و منفعتی بر جای گذارد برای پدر و مادر و خویشاوندان به‌طور پسندیده وصیت کند؛ [این] حقی است بر پرهیزگاران)؛ چراکه رسول خدا نخستین پیاده‌کننده شریعت خداوند متعال بوده است و چیزی را که انجام نمی‌دهد بر زبان نمی‌راند؛ حال چگونه ممکن است امر خداوند متعال را درباره وصیت هنگام مرگ ترک گفته باشد؟! و چنین سخنی را هیچ‌کسی به‌جز کافر به آنچه بر محمد نازل شده است بر زبان نمی‌راند.

بحث‌های طولانی در این خصوص میان شیعه و اهل سنت درگرفته است. اهل سنت قائل به عدم وجود وصیت رسول خدا در زمان وفاتش بوده‌اند، در حالی که شیعه قائل به وجود وصیت بوده است؛ و شگفت آنکه امروز برخی از شیعیان به سخن اهل سنت بازگشته، و شروع به اشکال‌گیری از وصیت رسول خدا در شب وفاتش کرده‌اند! حال اگر آن‌ها این روایت را تکذیب می‌کنند پس باید روایت دیگری بیاورند که متن وصیت رسول خدا را در شب وفاتش بیان کرده باشد، و البته هرگز نخواهند توانست؛ چراکه این وصیت، یگانه است و همتایی ندارد.

به این ترتیب با قطع‌ویقین، صحت و درستی روایت وصیت رسول خدا ثابت می‌شود؛ زیرا تنها مصداق برای آیه گفته‌شده است، و هرکس آن را رد کند یا درباره درستی‌اش شک و تردید ابراز بدارد خداوند متعال و فرستاده‌اش را رد کرده، و حتی رسول خدا را متهم کرده که عمل خود را با معصیت به پایان برده است، و هرگز چنین نیست! زیرا از ایشان

روایت شده است: «هرکس بمیرد در حالی که وصیت نکرده باشد عملش با گناه به پایان رسیده است.» و در روایت دیگری آمده است: «به مرگ جاهلیت مرده است.» پس بنگرید هوای نفس و تعصب کور شما را به کجا کشانده است! و همین ننگ و رسوایی برای کسی که به روایت وصیت رسول خدا شک و تردید داشته باشد کافی است.

شاهد دوم برای روایت وصیت از قرآن کریم این سخن حق تعالی است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنَكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ﴾^۱ (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هرگاه مرگ یکی از شما فرارسید، باید هنگام وصیت، دو نفر عادل را از میان خودتان گواه بگیرید، یا دو نفر از غیر هم‌کیشان خودتان).

در اینجا علاوه بر وجوب وصیت در زمان مرگ، شرط دیگری هم اضافه شده است؛ یعنی گواه گرفتن دو نفر از افراد عادل در صورت امکان، وگرنه دو شاهد غیرعادل. این همان کاری است که رسول خدا هنگامی که به علی بن ابی طالب در شب وفاتش وصیت کرد انجام داد، و همان طور که امیرالمؤمنین در محاجه خود با طلحه بیان داشته، و سلیم بن قیس هلالی آن را در کتاب مشهور خود بیان کرده است. سلمان فارسی و ابوذر و مقداد را بر آن گواه گرفت.

شاهد سوم این سخن خداوند حق تعالی است: ﴿مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ * فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ﴾^۲ (جز یک فریاد [مرگبار] را انتظار نخواهند کشید تا هنگامی که سرگرم جدال اند غافلگیرشان کند * آنگاه نه توانایی وصیتی دارند و نه می‌توانند به سوی کسان خود بازگردند)؛ زیرا خداوند متعال کسانی را که رسولان را تکذیب کردند و با آن‌ها جنگیدند چنین توصیف می‌فرماید که نمی‌توانند وصیت کنند؛ یعنی خداوند متعال به آن‌ها مهلت نمی‌دهد تا به خانواده خود وصیت کنند. پوشیده نیست که این توصیف، نکوهش و سوءعاقبتی برای آن‌هاست و نیز پوشیده نیست که این وصیتی که

۱. مائده، ۱۰۶.

۲. یس، ۴۹ و ۵۰.

خداوند متعال از این عذاب‌شوندگان نفی کرده است با توجه به سبک‌وسباق آیه، وصیت زمان مرگ است؛ زیرا این آیه، از هلاکت ناگهانی آن‌ها با یک صیحه سخن می‌گوید؛ و از آنجا که عدم موفقیت برای نوشتن وصیت در زمان مرگ، نشانه‌ای از نشانه‌های غضب خدا بر آن‌ها برشمرده می‌شود، پس حتماً مؤمنان نباید با این ویژگی توصیف شوند؛ یعنی مؤمنان هنگام مرگ می‌توانند وصیت کنند؛ یعنی خداوند متعال به آن‌ها مهلت می‌دهد تا به خانواده خود وصیت کنند و سپس آن‌ها را قبض روح می‌فرماید.

به این ترتیب رسول خدا حتماً باید در شب وفات خود وصیت کرده باشد و هیچ متنی برای این وصیت، به‌جز همان روایت وصیتی که موضوع بحث ماست وجود ندارد؛ پس با قطع‌وبیقین و با چشم‌پوشی از رجال سند، صحت و درستی روایت وصیت مشخص می‌شود؛ حتی اگر ثابت شود تمام رجال سند این وصیت فاسق بوده باشند و البته هرگز چنین نیست! چراکه امام صادق به محمد بن مسلم فرمود: «ای محمد، هرگاه روایتی از طرف شخصی -چه نیکوکار و چه ستمکار- به تو عرضه شد که موافق قرآن بود آن را قبول کن، و هر روایتی که از طرف نیکوکار یا ستمکار -به‌سوی تو آمد و مخالف قرآن بود آن را قبول نکن.»^۱

موافق‌بودن روایت وصیت با قرآن کریم، قرینه‌ای قطعی برای درستی آن است و به هیچ قرینه دیگری نیاز نیست و این همان نکته‌ای است که رسول خدا و ائمه به آن تصریح فرموده‌اند؛ ولی بنده برای محکم‌کردن حجت بر کسانی که درباره چیزی که به آن علمی ندارند شک‌وترددید روا می‌دارند، قرینه‌های دیگری را نیز خواهیم آورد؛ کسانی که خداوند متعال با این کلام خود آن‌ها را نکوهش کرده است: ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ﴾^۲ (بلکه چیزی را دروغ شمردند که به علم آن احاطه نداشتند و هنوز تأویل آن برایشان نیامده است).

۱. البرهان، ج ۱، ص ۷۳.

۲. یونس، ۳۹.

به تمامی این‌ها اضافه می‌کنم، روایت وصیت از جهات دیگری هم با قرآن و سنت صحیح موافقت دارد. موافقت وصیت با قرآن و سنت قطعی از این نظر که ثابت شده است امامت تا روز قیامت در نسل حسین خواهد بود، و بعد از حسن و حسین (علیهم‌السلام) امامت بین دو برادر جمع نمی‌شود، و تا روز قیامت فقط در نسل‌ها، و نسل‌های نسل‌ها از فرزندان حسین ادامه خواهد داشت.

می‌دانیم قیامت بلافاصله بعد از امام مهدی بر پا نمی‌شود و روایات بر باقی‌ماندن تکلیف پس از امام مهدی برای مدتی طولانی دلالت کرده‌اند؛ پس حتماً باید امامی نیز موجود باشد؛ زیرا زمین از امام خالی نمی‌شود و اگر خالی شود همان‌طور که به تواتر از اهل بیت نقل شده است. اهل خود را در خود فرومی‌برد.

از مفضل در خبری از امام صادق روایت شده است که گفت: به ایشان عرض کردم: ای پسر رسول خدا! درباره این سخن خداوند عزوجل: ﴿وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ﴾ (او او آن را در نسل خود سخنی جاویدان کرد) به من خبر بده. فرمود: «یعنی خداوند متعال امامت را تا روز قیامت در نسل حسین (علیهم‌السلام) قرار داد...»^۱

از امیرالمؤمنین روایت شده است، فرمود: «رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمود: من در میان شما دو چیز گران‌بها را باقی می‌گذارم: کتاب خدا و عترتم اهل بیت؛ و این دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا آنکه همانند این دو - دو انگشت سبابه خود را به هم چسبانند - در حوض بر من وارد شوند. جابر بن عبدالله انصاری برخاست و گفت: ای رسول خدا، عترت تو چه کسانی هستند؟ فرمود: علی و حسن و حسین و ائمه از فرزندان حسین تا روز قیامت.»^۲

از اباعبدالله روایت شده است، فرمود: «امامت بعد از حسن و حسین هرگز به دو برادر بازمی‌گردد؛ بلکه فقط از علی بن حسین جاری شده است، همان‌طور که خداوند تبارک و تعالی

۱. معانی‌الاحبار، ص ۱۲۶.

۲. معانی‌الاحبار، ص ۹۱.

می‌فرماید: ﴿وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾^۱ (و خویشاوندان [طبق کتاب خدا] بعضی [نسبت] به بعضی اولویت دارند)؛ پس بعد از علی بن حسین (علیه السلام) امامت فقط در نسل‌ها، و نسل‌های نسل‌ها خواهد بود.^۲

به این ترتیب موافق بودن وصیت با قرآن و سنت مشخص می‌شود؛ پس وصیت، عهده‌دار بیان تکلیف ائمه تا روز قیامت درباره اوصیا شده است، و همین به‌تنهایی قرینه‌ای قطعی برای صحت و درستی آن است. از اهل بیت درباره چگونگی برگرفتن اخبار، احادیثی به این معنا وارد شده است: «هرچه برایش شاهی در قرآن پیدا کردید آن را برگزید.»

قرینه دوم

این روایت (یعنی روایت وصیت) در یکی از کتب‌های قابل اعتماد آمده، که همان کتاب «غیبت» رئیس الطائفه، شیخ طوسی است؛ دانشمندی متبحر در حدیث‌شناسی و طریقه‌ها و رجالش. سخن شیخ طوسی و گواهی او برای صحت روایات کتاب‌هایش پیش‌تر گفته شد، و اینکه او به روایات نامعتبر عمل نکرده است. «حزّ عاملی» در «خاتمة الوسائل» تصریح کرده است که کتاب غیبت شیخ طوسی از کتاب‌های قابل اعتماد است و به این ترتیب درستی روایت وصیت پذیرفته شده است؛ زیرا شیخ طوسی در کتاب خود (غیبت) با این روایت برای امامت ائمه استدلال کرده است و همه اعتراف دارند به اینکه این کتاب، از مطمئن‌ترین کتاب‌های حدیث است و به آن استناد، و به‌عنوان مرجع استفاده می‌شود. شیخ طوسی وصیت را از یکی از کتاب‌های ثقة جلیل‌القدر «شیخ بزوفری» با واسطه «احمد بن عبدون» و «غضائری» روایت کرده است. در بخش‌های بعدی خواهیم دید که کتاب‌های بزوفری از جمله کتاب‌های قابل اعتماد هستند.

۱. احزاب، ۶.

۲. کافی، ج ۱، ص ۳۱۶.

قرینه سوم

روایات بسیاری به مضمون روایت وصیت تصریح کرده‌اند؛ به طوری که به حد تواتر رسیده‌اند. روایات صحیح بسیاری وارد شده‌اند که به فرزندان امام مهدی تصریح کرده‌اند و بنده به ذکر برخی از آن‌ها بسنده خواهم کرد؛ زیرا بسیاری از آن‌ها را در کتاب «الرد الحاسم: پاسخ کوبنده» آورده‌ام و نیز «استاد ضیاء زیدی» این روایات را در کتاب خود، «مهدی و مهدیون» بیان کرده است؛ پس هرکس خواهان مطالب بیشتری است می‌تواند به آن کتاب‌ها مراجعه کند.

۱- از ابوجعفر و ابوعبدالله در روایتی صحیح در ذکر کوفه آمده است: «... در آن، مسجد سهیل قرار دارد؛ مسجدی که خداوند پیامبری را مبعوث نکرد مگر آنکه در آن نماز خوانده باشد. از آن [مسجد] عدالت خدا آشکار می‌شود، و قائم او و قائمان بعد از او در آنجا هستند، و آن، منزل پیامبران و اوصیا و نیکوکاران است.»^۱

۲- از ابوبصیر در روایتی مطمئن روایت شده است، گفت: به صادق، جعفر بن محمد عرض کردم: ای پسر رسول خدا! من از پدر شما شنیدم که می‌فرمود: بعد از قائم دوازده امام هستند. امام فرمود: «ایشان فرمود دوازده مهدی و نفرمود دوازده امام؛ ولی آن‌ها قومی از شیعیان ما هستند که مردم را به دوستی و شناخت حق ما دعوت می‌کنند.»^۲

۳- از امام صادق روایت شده است، فرمود: «به‌راستی که از ما بعد از قائم علیه السلام دوازده مهدی از فرزندان حسین علیه السلام هستند.»^۳

۱. کامل‌الزیارات، ص ۷۶.

۲. کمال‌الدین و تمام‌النعمه، ص ۳۵۸.

۳. بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۴۸.

قرینه‌های صحت روایت وصیت ۲۹

۴- حدیثی صحیح، از اباحمزه از امام صادق در حدیثی طولانی روایت شده است، فرمود: «... ای اباحمزه، به‌راستی از ما بعد از قائم، یازده مهدی از فرزندان حسین (علیه السلام) هستند.»^۱

۵- از علی بن حسین روایت شده است: «قائم ما قیام می‌کند و سپس بعد از او دوازده مهدی هستند.»^۲

۶- دعای وارده با سند صحیح از امام رضا: «خدایا، دفع کن از ولیّات... خداوندا، به او عطا کن در وجودش و اهلش و فرزندش و نسلش و امتش و همهٔ رعیتش، چیزی که چشمش را به آن روشن کنی و وجودش را به آن شادمان نمایی... خدایا، بر متولیان عهدش، و پیشوایان پس از او درود فرست...»^۳

میرزای نوری گفته این دعا با چند سند معتبر صحیح، روایت شده است؛ آنجا که گفته است:

«عدهٔ بسیاری از علما از جمله شیخ طوسی در مصباح، و سید بن طاووس در جمال‌الاسبوع، با سندهای صحیح معتبر و دیگران، از یونس بن عبدالرحمن روایت کرده‌اند که امام رضا (علیه السلام) به دعا برای صاحب‌الامر به این صورت فرمان داده است...»^۴

۷- توقیع ضراب که از امام مهدی روایت شده است: «خداوندا، به او عطا کن در وجودش و شیعیانش و یاران خاصش و یاران عامش و دشمنانش و همهٔ اهل دنیا، چیزی که چشمش را به آن روشن کنی و وجودش را به آن شادمان نمایی... خدایا، بر او و بر والیان عهدش و امامان از فرزندانش درود فرست...»^۵

۱. بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۴۵.

۲. شرح‌الاحبار، ج ۳، ص ۴۰۰.

۳. مفاتیح‌الجنان، ص ۱۱۶.

۴. النجم‌الثاقب، ج ۲، ص ۴۵۶.

۵. غیبت طوسی، ص ۱۸۶؛ جمال‌الاسبوع، ابن طاووس، ص ۳۰۱.

میرزای نوری این توقیع را توصیف کرده، گفته است:

«این خبر شریف در چند کتاب معتبر از پیشینیان با سندهای متعدد روایت شده است... وقتی برای خواندن این صلوات تعیین نشده است، و این دعا در یکی از اخبار وارد شده است. سید رضی الدین از علی بن طاووس در جمال الاسبوع، بعد از ذکر تعقیبات مشهور برای نماز عصر جمعه گفته است: "... اگر بنا به دلیلی تعقیبات نماز عصر جمعه را ترک کردی این دعا را هرگز ترک نکن؛ به دلیل امری که خداوند جل جلاله از آن به ما خبر داده است." از این کلام شریف چنین برداشت می‌شود که برای او چیزی از ناحیه صاحب الامر (سلام و صلوات خدا بر او) در این باب آشکار شده باشد، و چنین چیزی از او بعید نیست؛ همان طور که او به صراحت گفته است که باب به سوی ایشان علیهم السلام گشوده است...»^۱

و روایات بسیار دیگری که به فرزندان امام مهدی تصریح کرده‌اند؛ و این، مضمون وصیت هم هست؛ چراکه وصیت، به دوازده امام و دوازده مهدی از فرزندان امام مهدی تصریح کرده است، و این معنا در روایات، از حد تواتر معنوی فراتر است، و این قرینه‌ای قطعی برای درستی و صحت روایت وصیت است. حتی اگر یک خبر ضعیف باشد و خبری با سند صحیح با همان مضمون از آن پشتیبانی کند حکم به درستی آن داده می‌شود؛ همان طور که شیخ طوسی و دیگر علما بر این نکته تأکید کرده‌اند، و حتی این نکته مشهور است و بر آن اتفاق نظر وجود دارد.

به این ترتیب روایت وصیت، صحیح، و از نظر معنایی متواتر است و هرگز نمی‌توان به های وهوی بعضی افراد توجه نشان داد؛ کسانی که شیاطین بر آن‌ها سایه افکنده‌اند و آن‌ها را به راه و ابزاری برای رد روایات اهل بیت تبدیل کرده‌اند، و به این ترتیب طبق خبر صحیح وارد شده از امام باقر علیه السلام از ولایت اهل بیت خارج شده‌اند.

از امام باقر روایت شده است، فرمود: «به خدا دوست‌داشتنی‌ترین یارانم، پرهیزگارترین و داناترین آن‌ها کسی است که بیش از همه، احادیث ما را مخفی نگه دارد؛ و بدترین آن‌ها از نظر من و بیشترین کسی که به او خشمگینم کسی است که همین که حدیثی را بشنود که به ما منسوب و از ما روایت شده باشد، در آن تعقل نکند و از آن احساس بیزاری پیدا کند و آن را انکار و کسی را که به آن عمل کند تکفیر کند؛ در حالی که او چه می‌داند، شاید حدیث از ما آمده باشد و به ما بازگردد و او با این کار، از ولایت ما خارج شده باشد.»^۱

قرینه چهارم

عدم وجود حتی یک روایت مخالف با متن وصیت؛ که این قرینه با چشم‌پوشی از هر چیز دیگری- قرینه‌ای قطعی است. حر عاملی این قرینه را در خاتمة‌الوسائل هنگام برشمردن قرائن ذکر کرده و گفته است:

«عدم وجود معارض، که این قرینه‌ای بدیهی است. شیخ گفته است که بر این قاعده اتفاق نظر وجود دارد؛ زیرا اگر این چنین نبود قطعاً در جاهایی معارضی برای آن ذکر کرده بودند. وی در چند جا به این نکته تصریح کرده است، از جمله ابتدای استبصار؛ و شهید آن را در "الذکری" از صدوق در "المقنع" ذکر کرده و به آن راضی بوده است.»^۲

بنده همه را به تحدی فرامی‌خوانم که اگر می‌توانند فقط یک روایت قطعی‌الدلاله بیاورند که با وصیت رسول خدا در شب وفاتش تعارض داشته باشد.

۱. کافی، ج ۱، ص ۲۲۳؛ السرائر، ج ۲، ص ۵۹۱.

۲. وسائل‌الشیعه - الخاتمة، ص ۹۵.

قرینه پنجم

محتمل نبودن تقیه در این روایت. اگر یک روایت، مخالف با اصل مذهب و موافق با مذاهب دیگر باشد احتمال می‌رود امام به خاطر تقیه در برابر دشمنانش بیان فرموده باشد؛ ولی اگر موافق با اصل مذهب و مخالف با دیگر مذاهب باشد چنین احتمالی منتفی می‌شود. بدیهی است روایت وصیت به صراحت بیان کرده امامت و خلافت پس از رسول خدا در اهل بیت ایشان یعنی ائمه و مهدیون قرار دارد، و رسول خدا در آن، ائمه را یکی پس از دیگری تا امام مهدی نام برده است و سپس فرزندان ایشان را ذکر فرموده، و سپس اولین آن‌ها را به نام احمد، اسم برده است. این موافق با هیچ کدام از مذاهب معاصر رسول خدا یا ائمه نیست و در نتیجه به هیچ وجه احتمال تقیه درباره آن مطرح نمی‌شود. وقتی احتمال تقیه منتفی می‌شود، پس عملاً صدور آن ثابت می‌گردد، و اینکه این روایت، موافق با مذهب [شیعه] است و دهها روایت به مضمون آن تصریح کرده‌اند.

حر عاملی نیز این قرینه را هنگام برشمردن قرینه‌ها بیان کرده، گفته است:

«و از جمله، همان طور که گفته شد، عدم احتمال تقیه برای خبر است.»^۱

قرینه ششم

مخالفت وصیت با اعتقادات اهل سنت.

جعل، دروغ‌گویی و فریب‌کاری در احادیث به منظور دور کردن خلافت از امام علی و فرزندان، و مشروعیت بخشیدن به حکومت بنی‌امیه و بنی‌عباس بوده است؛ بنابراین اگر مضمون خبر در تعارض با این انگیزه‌ها باشد دلالتی بر صحت حدیث خواهد بود و نشان می‌دهد در معرض دستکاری جاعلان و دروغ‌پردازان حدیث قرار نگرفته است تا موافق با

مذهبشان، و پوشاندن حق علی و فرزندانش در جانشینی رسول خدا بشود. روایت وصیت، به‌طور کامل با اعتقادات اهل سنت در تضاد است و حتی انقلابی در برابر اولی و دومی و حکومت بنی امیه و بنی عباس است؛ زیرا در این روایت، رسول خدا بیان فرموده است که خلافت بعد از وفات ایشان تا روز قیامت از آن امیرالمؤمنین و سپس فرزندانش، یکی پس از دیگری است، و نام‌های ائمه و کنیه‌ها و اوصافشان را بیان کرده است.

شما را به پروردگارتان سوگند می‌دهم آیا عاقلانه است که پیروان بنی امیه یا بنی عباس حدیثی جعلی بگویند که اعتقادات آن‌ها را از پایه و اساس بر باد هوا بدهد؟! و برای مردم روشن کند آن‌ها خلافت را از اهلش - که رسول خدا آن‌ها را به‌صراحت معرفی فرموده است - غصب کرده‌اند؟! این فقط سخنی گزافه است و از هیچ‌کسی صادر نمی‌شود، مگر کسی که خود را در ژرفای سفاهت و بی‌خردی فرو برده، و لجاجت و عناد، او را به انکار خورشید در میان روز کشانده باشد و به چنین شخصی جز پاسخ جاهلین، پاسخی داده نمی‌شود.

پس از آنکه مخالفت روایت وصیت با اعتقادات اهل سنت بیان شد، و با در نظر گرفتن دیگر قرینه‌ها، این حدیث جزو درست‌ترین و ثابت‌شده‌ترین روایت‌ها محسوب می‌شود.

ائمه دستور داده‌اند آنچه با اهل سنت مخالفت دارد برگرفته شود و روش درست در مخالفت با آن‌هاست. از ائمه وارد شده است: «چیزی را که این جماعت بر سرش به توافق رسیده‌اند رها کنید؛ زیرا روش درست، در مخالفت با آن‌هاست.»^۱

حتی اگر روایتی از طریق اهل سنت (ابنای عامه) وارد شده و مخالف با اعتقادات خودشان، یا در بردارنده فضیلت‌های ائمه باشد باید پذیرفته شود و این ویژگی، قرینه‌ای برای صحت و درستی آن خبر خواهد بود؛ همان طور که پیش‌تر گفتیم شیخ طوسی چنین نظری داشته، و نیز «حر عاملی» در «وسائل الشیعه» گفته است:

«راوی درباره چنین روایت‌هایی در مضان اتهام قرار نمی‌گیرد؛ زیرا آن روایت با اعتقاد

راوی سازگار نیست یا دلایل دیگر از این دست؛ و از این باب، روایات اهل سنت که در تصریح بر ائمه و معجزات و فضیلت‌های آن‌ها وارد شده‌اند قابل قبول است؛ زیرا آن‌ها دربارهٔ این روایت‌ها ثقه (قابل اطمینان) هستند؛ ولی دربارهٔ روایت‌های دیگر، ضعیف شمرده می‌شوند.»^۱

پس حتی اگر تمامی راویان وصیت، از اهل سنت یا از هر مذهب دیگری بوده باشند در این روایت، آن‌ها ثقه و قابل اطمینان هستند؛ زیرا این روایت به ائمه، یکی پس از دیگری تصریح کرده است و به‌طور کامل در نقطهٔ مقابل تمامی مذهب اهل سنت قرار می‌گیرد... حال با این وجود، آیا برای کسی که می‌خواهد در رجال سند وصیت به مناقشه و جدال بپردازد، دیگر عذر و بهانه‌ای باقی می‌ماند؟! این همان قواعدی است که خود شما به آن‌ها پایبند هستید و این آرای بزرگان علماست که به‌صراحت بیان می‌کنند روایت‌هایی که دربرگیرندهٔ متنی در حق آل محمد هستند با چشم‌پوشی از سندشان درست و صحیح هستند؛ و خدا کور کند چشمان کسی را که از پشت غربال نمی‌بیند!

قرینهٔ هفتم

استناد برخی بزرگان علما و محدثین به روایت وصیت، اعتبار و صحت اعتماد به آن را نشان می‌دهد؛ زیرا اگر این روایت ضعیف بود امکان نداشت این دانشمندان بزرگ از جمله همان طور که پیش‌تر گفته شد شیخ طوسی در کتاب غیبت به آن استدلال کند؛ همچنین محدث «میرزای نوری» در «النجم الثاقب» هنگام ارائهٔ دلیل برای فرزندان امام مهدی، به روایت وصیت استدلال کرده و آن را به‌عنوان سندی معتبر توصیف کرده، و گفته است:

«شیخ طوسی با سند معتبر، خبری را از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده که در آن بعضی از وصیت‌های رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را در شب وفاتش به امیرالمؤمنین (علیه السلام) ذکر کرده است. در یکی از بندهای آن فرموده است: "وقتی زمان وفات او فرارسید باید آن را به پسرش اولین

مقربان تسلیم کند... تا انتها.»^۱

همان طور که پیش‌تر گفته شد روایتی که از طریق قرینه‌ها معتبر باشد، قوی‌تر از روایت با سند صحیح است، و حتی وقتی روایت معتبر تأییدشده با قرینه‌ها، با روایت صحیح‌السند در تعارض باشد آن حدیثی که قرینه‌ها به اعتبار و درستی‌اش دلالت دارند ترجیح داده می‌شود؛ زیرا ممکن است روایت صحیح‌السند، مشتبه شده باشد، یا برخی از رجالش بدون هیچ قصد و غرضی دچار سهو و فراموشی شده باشند؛ در حالی که هیچ اشکالی به عدالت و وثاقت آن‌ها وارد نمی‌شود. به این ترتیب گاهی حدیثی با سند درست، نامعتبر شمرده می‌شود و این، بدیهی است و نیاز به توضیح بیشتری ندارد. پیش‌تر نظر شیخ جعفر سبحانی در این خصوص آورده شد؛ می‌توانید مراجعه کنید.

از جمله کسانی که به این روایت استناد کرده سید شهید صدر در کتاب «تاریخ بعد از ظهور»، ص ۶۴۰ است. او سخنی طولانی در اثبات فرزندان امام مهدی دارد و اینکه آن‌ها پس از پدرشان، حاکم هستند... و هرکس خواهان جزئیات بیشتری است می‌تواند به این منبع مراجعه کند.

از جمله دانشمندانی که قائل به صحت روایت وصیت هستند «سید مرتضی» است که در یکی از پاسخ‌ها گفته است:

«ما به از بین رفتن تکلیف هنگام وفات امام مهدی علیه السلام یقین نداریم؛ بلکه جایز است بعد از ایشان امامانی باشند که به حفظ دین و مصالح اهل دین قیام کنند و این باور، ما را از اینکه دوازده امامی نامیده شویم خارج نمی‌کند؛ زیرا ما به دانستن امامت آن‌ها تکلیف شده‌ایم، و ما نیز آن را با بیانی کافی توضیح دادیم؛ به طوری که ما را کاملاً از دیگران متمایز می‌گرداند.»^۲

۱. النجم‌الناقب، ج ۲، ص ۷۲.

۲. بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۴۸.

شیخ علی نمازی، نگارنده کتاب «مستدرک سفینه البحار» در توضیح یکی از روایاتی که به ذریه امام مهدی تصریح می‌کنند گفته است:

«این مطلب از منظور روایت ابو حمزه و روایت منتخب البصائر، روشن است و هیچ اشکالی در آن و در دیگر روایاتی که بیان می‌کنند بعد از امام قائم عج دوازده مهدی هستند وجود ندارد؛ و اینکه این مهدیون از اوصیای قائم و قائمان به امر او هستند تا به این ترتیب زمان، خالی از حجت نباشد.»^۱

این قرینه همراه با دیگر قرینه‌ها درستی و صحت وصیت را به صورت قطعی نتیجه می‌دهند؛ اینکه روایت وصیت، روایتی معتبر است و هیچ‌کس نمی‌تواند در آن شک و تردیدی ایجاد کند مگر آنکه از پیروان همان اولی و دومی باشد که به نوشتن وصیت در شب وفات رسول خدا اعتراض کردند، و دومی گفت: «کتاب خدا برای ما کافی است؛ و محمد هدیان می‌گوید.» و هرگز در گذشته چنین نبوده است و امروز هم چنین نیست که رسول خدا هدیان گفته باشد یا کلامش بر شخص دیگری غیر از همان مصداقی که قصدش را فرموده بوده است منطبق شود. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ﴾^۲ (و چون تیر [افکندی، تو نیفکندی، بلکه خدا افکند).

قرینه هشتم

این قرینه از قوی‌ترین قرینه‌ها و متعالی‌ترین آن‌هاست؛ یعنی گواهی و شهادت خداوند متعال در خواب، به درست بودن روایت وصیت و انطباق آن بر سید احمد الحسن؛ و گواهی چه کسی از گواهی خداوند بزرگ‌تر است: ﴿قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ...﴾^۳ (بگو گواهی چه کسی از همه برتر است؟ بگو خدا میان من و شما گواه است...);

۱. مستدرک سفینه البحار، ج ۱۰، ص ۵۱۷.

۲. انفال، ۱۷.

۳. انعام، ۱۹.

چراکه انصار، صدها رؤیا از رسول خدا و امام علی و فاطمه زهرا و بقیه ائمه دیده‌اند و همگی تأکید کرده‌اند سید احمد الحسن، فرستاده راستین امام مهدی است؛ و اینکه او از فرزندان او و همان یمانی موعود است.

کسی که این قرینه را کوچک بشمارد، در واقع خودش را مسخره کرده و از کسانی است که از ساحت ملکوت طرد شده‌اند. او از ملکوت، هیچ آگاهی ندارد و کسی که چیزی را نشناسد با آن دشمنی می‌کند. روایات و داستان‌ها در معتبر بودن رؤیا به تواتر بیان شده‌اند و اینکه وقتی راه‌ها مشتبه، و حق با باطل آمیخته شود رؤیا راه شناخت و هدایت به سوی حق است. خداوند متعال کسانی را که رؤیا را تصدیق کرده‌اند در جاهای مختلف در قرآن کریم ستوده، و تکذیب‌کنندگان رؤیا را توبیخ نموده است: ﴿قَالُوا أَضْغَاتٌ أْخْلَامٍ...﴾^۱ (گفتند: خواب‌هایی است پریشان...); و این عده در روزگار ما، چه بسیارند! مصیبت بزرگ آن است که «انحراف»، آن‌ها را به جایی رسانده که تصور می‌کنند شیطان می‌تواند به صورت پیامبر و اهل بیتش جلوه‌گر شود: ﴿مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنَّ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا﴾^۲ (نه آن‌ها و نه پدرانشان علمی به آن ندارند؛ چه بزرگ‌سخنی است که از دهان آن‌ها بیرون می‌آید؛ به راستی آن‌ها جز دروغ نمی‌گویند).

این‌ها هیچ دلیلی در دست ندارند مگر خواست‌های نفسانی که پیشینیان‌شان را به هلاکت کشاند. این سخن آن‌ها نشان‌دهنده سبک‌شمردن حقیقت رسول خدا و اهل بیتش از نظر آن‌هاست؛ و اینکه قلب‌هایشان بر دشمنی با رسول خدا و اهل بیتش سرشته شده است؛ حتی اگر به ظاهر محبت و موالاتشان را ابراز داشته باشند.

دلیل حجت بودن رؤیا، قرآن و سنت، و روش قانونمند دینی، و واقعیت و وجدان است؛ در حالی که انکارکنندگان هیچ حجت و دلیلی در دست ندارند.

۱. یوسف، ۴۴.

۲. کهف، ۵.

از سلیم بن قیس هلالی روایت شده است، گفت: ... رسول خدا فرمود: «هرکس مرا در خواب ببیند به راستی مرا دیده است، و شیطان در خواب یا در بیداری به صورت من یا هیچ کدام از اوصیای من تا روز قیامت جلوه گر نمی شود...»^۱

از امام رضا روایت شده است، فرمود: «پدرم از جدم از پدرش علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از رسول خدا محمد صلی الله علیه و آله روایت شده است: هرکس در خواب خود مرا ببیند قطعاً مرا دیده است؛ زیرا شیطان نه به صورت من متمثل می شود و نه به صورت یکی از اوصیای من و نه به صورت یکی از شیعیان آن ها؛ و رؤیای صادقه جزئی از هفتاد جزء نبوت است.»^۲

در امالی شیخ طوسی، از مفید... از احمد بن یحیی اودی، از مخول بن ابراهیم، از ربیع بن محمد منذر، از پدرش، از حسین بن علی روایت شده است، فرمود: «بنده ای نیست که به خاطر ما قطره اشکی از چشمانش بچکد یا دیدگانش به خاطر ما گریان شود مگر اینکه خداوند به سبب آن، او را یک حقب [هشتاد تا صد سال] در بهشت جای دهد.» احمد بن یحیی اودی گوید: من حسین بن علی را در خواب دیدم و به ایشان عرض کردم: مخول بن ابراهیم، از ربیع بن منذر، از پدرش به من گفت که شما فرموده اید: «بنده ای نیست که به خاطر ما قطره اشکی از چشمانش بچکد یا دیدگانش به خاطر ما گریان شود مگر اینکه خداوند به سبب آن، او را یک حقب [هشتاد تا صد سال] در بهشت جای دهد.» حضرت فرمود: «درست است.» عرض کردم: پس اینک سند [این حدیث] میان من و شما ساقط شد [یعنی من آن را بی واسطه از شما شنیدم و از این پس بدون واسطه از شما روایت می کنم].»^۳

این گفته «احمد بن یحیی» به امام حسین: «پس اینک سند [این حدیث] میان من و شما ساقط شد؛» یعنی این حدیث به طور مستقیم از شما آمده است و دیگر به راویان سند

۱. دارالسلام، ج ۱، ص ۵۹.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۸۵.

۳. دارالسلام، ج ۱، ص ۱۶۹.

نیازی نیست. بنده معتقدم این داستان به توضیح بیشتری نیاز ندارد؛ پس آیا پندگیرنده‌ای هست؟

ده‌ها روایت و داستان دیگر هم هست که حجیت رؤیا را ثابت می‌کنند و بسیاری از دانشمندان گران‌قدر به آن عمل می‌کرده‌اند؛ از جمله شیخ صدوق که تصریح کرده است کتاب «کمال‌الدین» را به دلیل رؤیایی که در آن امام مهدی را دیده بوده، تألیف کرده است و برای اطمینان بیشتر می‌توانید به مقدمه کتاب «کمال‌الدین» مراجعه کنید.

بسیاری از روایات بر ارتباط داشتن رؤیا با قیام امام مهدی و آخرالزمان تأکید کرده‌اند و اینکه رؤیا وحیی است که تکذیب نمی‌شود و توضیح آن را به دلیل اجتناب از اطالۀ کلام به مناسبت دیگری وامی‌گذاریم. هرکس خواهان مطالب بیشتری است می‌تواند به کتاب «فصل الخطاب» نوشته «استاد احمد خطاب» از انتشارات انصار امام مهدی مراجعه کند. همچنین می‌توانید به کتاب «دارالسلام» میرزای نوری مراجعه کنید؛ و آیا بعد از حق، جز گمراهی آشکار می‌ماند؟

بنده به همین مقدار از ذکر قرینه‌ها برای صحت و درستی روایت وصیت بسنده می‌کنم. بنده این قرینه‌ها را به صورت مختصر و بدون پرداختن به اشکالات بیان کردم و هرکس خواهان جزئیات بیشتر است می‌تواند به کتاب «وصیت و وصی» مراجعه کند.

مجموع این قرینه‌ها با چشم‌پوشی از سند- دلیلی قطعی برای درستی روایت وصیت است و حتی -طبق گفته حر عاملی در کتاب خاتمة‌الوسائل- جمع شدن دو قرینه نیز برای این منظور کافی است. این برای کسی است که خواهان حق باشد؛ اما معاند، هیچ‌چیزی برایش کافی نیست، تا در نهایت سنت تکذیب‌کنندگان برایش تکرار شود، حال با عذاب یا با شمشیر قائم؛ و این همان ننگ و رسوایی در دنیا و آخرت است.

فایده‌ها

فایده اول

نمی‌توان روایت وصیت را «ضعیف» توصیف کرد، حتی اگر سندش ضعیف بوده باشد؛ زیرا موضوع تقسیم‌بندی خبر به ضعیف و دیگر تقسیمات چهارگانه، درباره روایتی است که هیچ قرینه‌ای نداشته باشد؛ و از آنجا که روایت وصیت با قرینه‌های قطعی همراه است، از این تقسیمات چهارگانه خارج می‌شود و توصیف آن به «ضعف» تنها به ریشخندگرفتن مردمانی است که از قواعد درایة‌الحديث معتبر از نظر علما، هیچ اطلاعی ندارند.

اگر وصیت، از هر قرینه‌ای که به صحتش گواهی می‌داد خالی بود، در آن صورت می‌شد کوتاه بیابیم و به بررسی سند بپردازیم؛ اما اگر با قرینه‌ای همراه باشد که درستی و صحت آن را برساند در این صورت بررسی سند، کاری گزافه است و هیچ بهره‌ای نخواهد داشت مگر زیادشدن قرائن؛ ولی برای روایت وصیت، یک یا دو قرینه از قرینه‌های گفته‌شده نیز کفایت می‌کند و نیازی به بررسی احوال رجال وجود ندارد؛ به‌خصوص وقتی اشکالاتی را که برخی علما برای حجیت توثیقات و اشکالات واردشده در کتاب‌های رجال مطرح کرده‌اند در نظر داشته باشیم. همان طور که گفته شد «محقق همدانی» به عدم صلاحیت این توثیقات و کتاب‌ها حتی برای اثبات فقط یک روایت به‌صورت قطعی و یقینی، تصریح کرده است و این مجال ظرفیت مطرح کردن آرا و نظرات علما را در این خصوص ندارد و چه بسا ان‌شاءالله در مناسبت دیگری به این موضوع بپردازیم.

«حر عاملی» اتفاق نظر اصولیون را درباره تقسیم‌بندی خبر به ضعیف و تقسیمات دیگر، فقط به «اخبار بدون قرینه» مربوط می‌داند؛ اما روایاتی که با قرینه‌ای تأیید می‌شوند، بدون در نظر گرفتن رجال سند، صحیح هستند و نمی‌توان آن‌ها را وارد تقسیمات چهارگانه حدیث کرد. او گفته است:

«آن‌ها اتفاق نظر دارند به اینکه خبری که در چهارچوب این تقسیمات قرار می‌گیرد، خبر واحد خالی از قرینه است؛ و بنده متوجه شده‌ام که اخبار کتاب‌های مشهور ما با قرینه‌ها احاطه شده‌اند، و اصحاب اصطلاحات جدید در چندین جا به این نکته اعتراف کرده‌اند که ما برخی از آن‌ها را نقل کرده‌ایم. به این ترتیب ناکارآمدی تقسیمات گفته شده و موضوعیت نداشتنش درباره کتاب‌های قابل اعتماد مشخص شد. نگارنده کتاب "المنتقى" بیان کرده است که بیشتر انواع احادیث گفته شده در «درایة‌الحديث» در میان متأخرین، از استنباط‌های اهل سنت پس از بروز معانی‌شان در احادیث آن‌ها بوده است، و از بیشتر آن‌ها هیچ اثری در میان احادیث ما وجود ندارد؛ و اگر دقت کنیم متوجه می‌شویم تقسیم‌بندی گفته شده، از این قبیل بوده است.»^۱

همان طور که پیش‌تر گفته شد «شیخ جعفر سبحانی» نیز چنین مضمونی را بیان کرده و آن را قبول داشته است و ذکر دوباره آن در اینجا خالی از فایده نیست. او گفته است:

«وجه سومی در توثیقات متأخرین وجود دارد؛ اینکه حجت، خبری است که به صدور آن از معصوم علیه السلام اطمینان داشته باشیم نه اینکه خبر از افراد ثقه (قابل اعتماد) نقل شده باشد و تفاوت میان این دو، بسیار است. اگر بگوییم حجت، سخن افراد ثقه (قابل اعتماد) است، در این صورت محل اعتماد ما وثاقت رجال خواهد بود، حتی اگر این خبر از نظر صدور قابل اعتماد نبوده باشد.

میان وثاقت راوی و اینکه خبر از نظر صدور قابل اعتماد بوده باشد، هیچ ملازمتی وجود ندارد؛ بلکه چه بسا راوی، ثقه (قابل اعتماد) باشد، ولی قرینه‌ها و شواهد به صادرنشدن خبر از امام علیه السلام گواهی بدهند و امر بر راویان ثقه مشتبه شده باشد. این برخلاف آن است که گفتیم ملاک، قابل اعتماد بودن صدور خبر است، که در این صورت وثاقت راوی، یکی از شواهد و نشانه‌هایی است که نشان می‌دهد آیا صدور خبر قابل اعتماد بوده است یا خیر؛ و حجیت، به خبر افراد ثقه منحصر نمی‌شود؛ بلکه اگر وثاقت راوی احراز نشود و قرینه‌ها و شواهد به راستی و درستی خبر دلالت کنند می‌توان خبر را

پذیرفت.

این گفته با توجه به سیره عاقلان بعید نیست. سیره و روش آن‌ها مبتنی بر پذیرفتن خبری بوده که صدورش قابل اعتماد بوده باشد، حتی اگر وثاقت خبردهنده، احراز نشده باشد؛ زیرا وثاقت خبردهنده، راهی برای احراز راستی خبر است، و بر همین اساس اگر قرائنی وجود داشته باشد که به وثاقت صدور خبر گواهی بدهند، همین وثاقت صدور برای پذیرفتن خبر کافی خواهد بود...»^۱

محمی‌الدین موسوی غریفی در کتاب خود «قواعد الحدیث و الکتاب» با مقدمه محقق خوبی به چنین معنایی اشاره دارد؛ به‌گونه‌ای که در نهایت، محمی‌الدین غریفی نتیجه می‌گیرد که کتاب‌های اربعه، از جعل و تحریف خالی هستند؛ آنجا که گفته است:

«و مَخْلَصُ کلام اینکه وجود اخبار جعلی در عصر معصومین علیهم‌السلام از عمل به اخباری که همه اصحاب معتبر گذشته تأییدشان کرده‌اند مثل کتاب‌های اربعه ما و نظایر آن‌ها. ممانعت نمی‌کند؛ چراکه خالی از جعل و تحریف هستند.»^۲

لازمه این کلام، اعتماد به اخباری است که در کتاب‌های چهارگانه شیعه و کتاب‌های دیگر نظیر آن‌ها با چشم‌پوشی از رجال سند وارد شده است؛ زیرا مؤلفان آن‌ها از علمای ثقه بوده‌اند و این اخبار را از اصول قابل اطمینان برگرفته‌اند؛ اصولی که بیشترشان به ائمه عرضه شده و آن‌ها نیز اجازه عمل به آن اخبار را صادر کرده بودند.

مشخص است که کتاب غیبت شیخ طوسی از جمله کتاب‌های شبیه «کتاب‌های چهارگانه» است؛ و چگونه چنین نباشد در حالی که مؤلف آن «شیخ طوسی» زعیم و رئیس طایفه بوده، و شهادت داده که به حدیث ضعیف اعتماد نکرده است؛ در حالی که وی،

۱. کلیات علم رجال، ص ۱۵۵ و ۱۵۶.

۲. قواعد الحدیث، ص ۱۴۴.

صاحب دو کتاب «تهذیب» و «استبصار» نیز هست که جزو کتاب‌های موثق چهارگانه هستند.

نتیجه اینکه روایت وصیت، خارج از چهارچوب تقسیم‌بندی خبر به صحیح، موثق، حسن و ضعیف است؛ زیرا قرینه‌های بسیاری آن را دربرگرفته‌اند و صحت و درستی آن را می‌رسانند و حتی با قطع‌ویقین، به صحت آن گواهی می‌دهند. بنابراین اثبات وثاقت رجال سند آن، لازم نیست و کاری جز گزافه‌گویی بی‌فایده نخواهد بود؛ کاری که تنها یک فرد شکاک شکست‌خورده دست به انجامش می‌زند.

فایده دوم

تردید نیست که رسول خدا محمد در شبی که وفات یافت وصیت کرده است؛ زیرا از قوم خود خواست کتف و دواتی برایش بیاورند تا نوشته‌ای بنویسد که پس از آن هرگز گمراه نشوند. عمر بن خطاب با این سخن خود مانع از نوشتن آن شد: «کتاب خدا برای ما کافی است؛ محمد هذیان می‌گوید.» و چنین نسبتی از ساحت رسول خدا بسی به‌دور است؛ و به‌جهت اهمیتی که این وصیت دارد، و از آنجا که وصیت، عهده‌دار هدایت امت تا روز قیامت است، و خلافت و اصحاب خلافت و تسلسل آن را تا روز قیامت بیان می‌کند، رسول خدا بیشترین اصرار را برای نوشتن وصیت ابراز داشت، و وقتی از نوشتن آن برای همه امت منعش کردند، ناچار شد آن را برای خواص و اهل‌بیت خود بنویسد و بعد از آنکه آن جماعت از نزد رسول خدا پراکنده شدند علی را فراخواند و علی وصیت را برای ایشان نوشت و همان‌طور که در روایت زیر آمده است- سلمان و مقداد و ابوذر را بر آن شاهد گرفت.

از سلیم بن قیس هلالی روایت شده است: «امام علی به طلحه فرمود: "ای طلحه، مگر تو شاهد نبودی آن زمان که رسول خدا ﷺ کتفی خواست تا در آن چیزی بنویسد که امت بعد از ایشان هرگز گمراه نشوند و دچار اختلاف نگردند، دوست تو گفت: "پیامبر هذیان می‌گوید" و

رسول خدا ﷺ خشمگین شد و از آن کار منصرف گردید؟» طلحه گفت: بله من شاهد بودم. علی فرمود: «وقتی شما بیرون رفتید رسول خدا ﷺ از آنچه می‌خواست در کتف بنویسد و عموم مسلمانان را بر آن گواه بگیرد به من خبر داد. جبرئیل به او خبر داد که خدا از اختلاف و تفرقه این امت آگاه است. سپس [رسول خدا] کاغذی خواست و آنچه را می‌خواست در کتف بنویسد به من املا کرد و این سه تن سلمان، ابوذر و مقداد را بر این واقعه گواه گرفت؛ و امامان هدایت را که خداوند به اطاعت از آنها تا روز قیامت فرمان داده است نام برد. او مرا به‌عنوان اولین آنها نام برد، و سپس این پسر را نام برد و با دستش به حسن اشاره کرد. و سپس حسین و سپس نه تن از فرزندان این پسر را نام برد. آیا آن‌گونه بود ای ابوذر و ای مقداد؟ آن دو برخاستند و گفتند: ما در این باره شهادت می‌دهیم که رسول خدا ﷺ چنین کرد...»^۱

حال ما می‌توانیم و باید بپرسیم: این متن وصیتی که رسول خدا آن را املا کرد و امیرالمؤمنین با دست خود نوشت کجاست؟ و منظور بنده از متن وصیت، کلام مستقیم رسول خدا است که در شب وفاتش به امام علی املا کرد. آیا عاقلانه است که ائمه این نوشته‌ای را که رسول خدا بیشترین اصرار را برای نوشتنش داشته است ضایع کرده و آن را حفظ نکرده و به شیعیان خالص خود نرسانده باشند تا برای آن کسانی که در صلب مردان قرار دارند امانی در برابر گمراهی و انحراف از «صراط مستقیم» باشد؟! صراط مستقیمی که همان اوصیای رسول خدا تا روز قیامت هستند.

بنابراین چنین سند عظیمی باید حفظ شود و درباره‌اش کوتاهی نشود و لازم است در نظر داشته باشیم که حتی یک روایت هم وجود ندارد که آنچه رسول خدا با دهان مبارکش در شب وفاتش وصیت کرد بیان نموده باشد، مگر همان روایت وصیتی که موضوع تحقیق ماست و به‌خصوص آنچه متعلق به امر ولایت و اوصیا تا روز قیامت است. بله، روایاتی از ائمه وارد شده است که درباره‌ی وصیت رسول خدا در شب وفاتش سخن گفته‌اند؛ مثل همین روایت قبلی از سلیم بن قیس، ولی این روایت آن ماجرا و وصیت را به‌صورت کلی

بیان کرده و متنی را که خود رسول خدا وصیت کرده، بیان نکرده است، و امام علی تنها به بیان مطالبی بسنده کرده که به احتجاج بر طلحه و ملزم کردن او به حجت و مضمون ارتباط داشته و به خود متن نپرداخته است.

پس تنها روایتی که متن آنچه را که رسول خدا در شب وفاتش بیان کرده ارائه می‌دهد، همین روایتی است که شیخ طوسی در کتاب غیبت آورده، و خلاصه آن تقدیم حضور می‌شود:

از اباعبدالله جعفر بن محمد، از پدرش باقر، از پدرش ذی‌الثفونات سیدالعابدین، از پدرش حسین زکی شهید، از پدرش امیرالمؤمنین روایت کرده است:

«رسول خدا ﷺ در شبی که از دنیا رفتند به علی (علیه السلام) فرمودند: ای ابالحسن! صحیفه و دواتی آماده کن. حضرت وصیتشان را به امیرالمؤمنین (علیه السلام) املا فرمود تا به اینجا رسید: ای علی، پس از من دوازده امام خواهند بود و بعد از آن‌ها دوازده مهدی؛ و تو ای "علی" اولین نفر از دوازده امام هستی... تا آنجا که می‌فرماید: و زمانی که وفات او رسید آن را به پسرش "حسن" فاضل بسپارد؛ زمانی که وفات او فراسید آن را به فرزندش "محمد" که نگهداشته شده از آل محمد (علیهم السلام) است بسپارد. این دوازده امام بود و بعد از آن دوازده مهدی خواهد بود. پس وقتی زمان وفات او رسید [وصایت و جانشینی مرا] به فرزندش که اولین [نفر از مهدیین و] مقربین است تسلیم نماید و او سه نام دارد؛ یک نامش مانند نام من، نام دیگرش مثل نام پدر من است و آن عبدالله و "احمد" است و سومین نام او مهدی خواهد بود؛ او اولین مؤمنان است.»^۱

حال اگر این جماعت، این روایت شریف عظیم را انکار کنند هیچ متنی برای آنچه رسول خدا وصیت کرد باقی نمی‌ماند و آن‌ها امت را از این وصیت مبارک محروم خواهند کرد؛ همان طور که عمر، عموم مردم را از نوشته شدن آن وصیت و گواه گرفتن مردم بر آن محروم کرد؛ و این بزرگ‌ترین مصیبتی است که عده‌ای دانسته و ندانسته گرفتارش شده‌اند.

کنکاش در خصوص این موضوع را در کتاب «وصیت و وصی» ملاحظه خواهید کرد؛ و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم؛ و کسانی که به آل محمد علیهم السلام ستم کردند به زودی خواهند دانست به کدام بازگشتگاهی بازخواهند گشت؛ و فرجام نیکو از آن مهدی و مهدیون از فرزندان او، و انصار مبارکش خواهد بود.

فایده سوم

بسیاری از علما تصریح کرده‌اند خبر واحدی که با قرینه‌هایی همراه باشد علم‌آور و یقین‌آور است و این یعنی در اصول و فروع دین می‌توان به آن‌ها اعتماد کرد؛ برخلاف خبر آحاد صحیح‌السندی که قرینه‌ای ندارد، و مشهور آن است که به چنین خبری، فقط در فقه می‌توان اعتماد کرد و حتی عده‌ای مثل سید مرتضی حتی در فقه نیز به آن اعتماد نمی‌کنند؛ زیرا خبر آحاد حتی اگر سندش درست باشد شاید چیزی قوی‌تر با آن در تعارض باشد، یا با متواتر در تضاد باشد، یا ممکن است قرینه‌ها بر نادرستی آن دلالت کنند و روایانش غیرعامدانه در نقل آن خبر اشتباه کرده باشند، و دیگر مسائلی که باعث شاد شدن خبری با سند درست می‌شود و با وجود صحت سند، به آن عمل نمی‌شود.

این نکته برای کسی که به قواعد حدیث و چگونگی پذیرفتن آن آگاه باشد، روشن و بدیهی است. می‌توانید به اصول حدیث و احکام آن از شیخ جعفر سبحانی ص ۵۸، و قواعد حدیث از «غریفی» ص ۲۵ و صفحات بعد از آن مراجعه کنید.

در بهترین حالت، به خبر آحاد صحیح‌السندی که قرینه‌ای نداشته باشد فقط در فقه استناد می‌شود؛ اما به خبر آحادی که قرینه‌هایی داشته باشد هم در فقه و هم در اعتقادات تکیه می‌شود، حتی اگر در سندش ضعفی وجود داشته باشد؛ زیرا همان طور که گفته شد، صحت روایت فقط به وثاقت رجال آن منحصر نمی‌شود.

به این ترتیب جهل و نادانی این کسانی که به روایت وصیت اعتراض می‌کنند و با وجود قرینه‌های بسیاری در تأیید آن، گمان می‌کنند ضعیف است مشخص می‌شود. شاید آن‌ها

به دلیل کم بودن اطلاعاتشان تصور کرده‌اند راه درست بودن خبر، فقط وثاقت رجال سند است و به این ترتیب در این چاه سقوط کردند؛ چراکه کور هستند و نمی‌توانند راه خود را روشن کنند؛ پس چگونه رهبری دیگران برازنده آن‌ها باشد؟ و سخن پیامبر خدا عیسی با چنین مضمونی بر آن‌ها منطبق می‌شود: «آن‌ها را رها کنید؛ آن‌ها کور هستند و وقتی کوری را کور دیگری راهبری می‌کند هر دو در چاه می‌افتند.»

پس هرگاه کسی بخواهد با این قضیه که به وسیله خدا پیروز و منصور است به مقابله برخیزد، خداوند نابودی و رسوایی او را با سخن خود وی مقرر خواهد داشت و او را در چاهی می‌افکند که با دست خودش کنده است؛ و این اعجاز و تأییدی روشن از سوی خداوند متعال برای قضیه سید احمد الحسن است؛ و این همان سنت خداوند متعال در دعوت‌های الهی است.

آنچه «حر عاملی» در این خصوص تصریح کرده است به شما - ای خواننده گرامی - تقدیم می‌شود:

«... همراهی خبر واحد با قرینه‌ها نشان‌دهنده درستی آن است؛ به طوری که علم و قطعیت را می‌رسانند و این را هیچ عاقلی نمی‌تواند انکار کند و اگر آن را انکار کند آن را فقط به صورت زبانی از روی تعصب و عناد انکار کرده است؛ چراکه این قضیه‌ای است که بی‌هیچ شک و تردیدی هر عاقلی درون خودش درک می‌کند...»^۱

و شیخ جعفر سبحانی گفته است:

«دسته‌بندی خبر واحد به خبری که قرینه‌هایی دارد، و خبر واحدی که قرینه‌ای ندارد: خبری که به حد تواتر نرسیده است، اگر قرینه‌ای نداشته باشد غالباً علم‌آور نیست؛ در حالی که خبر نوع دیگر، خبری است که با قرینه‌هایی همراه است؛ مثل اینکه شخصی خبر مرگ زید را بدهد سپس صدای گریه و شیون از خانه‌اش بلند شود و مردم دسته‌دسته

به خانه او بروند و این باعث قطع و یقین می شود.»^۱

شیخ محی الدین غریفی، گفته شیخ حسن بن شهید ثانی را هنگام مرگ و اعترافش به نوظهور بودن تقسیمات چهارگانه خبر توسط متأخرین و نبود آن در میان متقدمین را بیان کرده است:

«پیشینیان به طور قطع از این اصطلاح هیچ اطلاعی نداشتند؛ چراکه با وجود بسیار بودن قرائنی که به صدق و درستی خبر دلالت می کنند به این تقسیم بندی نیازی نداشتند؛ حتی اگر در طریق روایت یک خبر، ضعف هایی وجود داشته باشد...»^۲

همچنین سید محی الدین غریفی گفته است:

«و خلاصه بحث آنکه حجیت خبر با دو امر اثبات می شود: یا سند آن هیچ ضعیفی نداشته باشد، یا با قرینه ای صحیح تأیید شده باشد. گذشتگان و متأخرین توأمأً به این دو قسم عمل می کردند. شیخ طوسی این دو را بیان کرده و گفته است: خبر واحد اگر از طریق اصحاب ما که قائل به امامت هستند آمده باشد و از پیامبر ﷺ یا از یکی از ائمه علیهم السلام روایت شده باشد و از کسی باشد که در روایت او طعنه ای وارد نشود و در نقل آن خبر به درستی عمل کرده باشد، حتی اگر قرینه ای نباشد که درستی و صحت خبر را نشان دهد - زیرا اگر قرینه ای باشد که صحت آن را نشان بدهد اعتبار روایت با توجه به قرینه به دست می آید و علم آور می شود - عمل به آن جایز است. آنچه به این گفته دلالت می کند، اجماع فرقه حقه است و من وضعیت را این چنین دیدم که آن ها همگی برای عمل به چنین اخباری که در تصانیف خود روایت کرده اند اتفاق نظر دارند و آن ها را در اصول خود مدون کرده اند، و آن ها را انکار نمی کنند و به کناری نمی نهند...»^۳

۱. اصول حدیث و احکام آن: ص ۳۹.

۲. قواعد الحدیث، ص ۱۸.

۳. قواعد الحدیث، ص ۲۳.

این گفته شیخ طوسی: «... زیرا اگر قرینه‌ای باشد که صحت آن را نشان بدهد اعتبار روایت با توجه به قرینه به دست می‌آید و علم‌آور می‌شود» به روشنی نشان می‌دهد به خبری که قرینه‌ای داشته باشد اعتماد می‌شود، حتی اگر در سندش ضعفی باشد، و فقط در صورتی که قرینه‌ای نداشته باشد به وثاقت رجال سند نیاز است.

این گفته او «و علم‌آور می‌شود» نشان می‌دهد خبر همراه با قرینه‌ای که صحت خبر را تأیید کند باعث قطعیت می‌شود و به این ترتیب در اصول و فروع می‌توان به آن اعتماد کرد؛ بر خلاف خبر صحیح‌السند خالی از قرینه که درباره آن گفته است «عمل به آن جایز است» یعنی عمل در فقه، نه اعتقادات؛ زیرا شرط در اعتقادات، علم یعنی یقین است.

وی در پاورقی «خاتمة‌الوسائل» سخن شیخ طوسی در «العدة»، ص ۲۷ و در «استبصار»، ج ۱، ص ۶۳ را بیان کرده و گفته است:

«... و بدان که اخبار به دو دسته تقسیم می‌شوند: متواتر و غیرمتواتر. از جمله اخبار متواتر، خبری است که علم را نتیجه می‌دهد. خبری که بر این سیاق باشد و باید به آن عمل شود خبری است که انتظار نداریم چیزی به آن اضافه شود یا خبری است که با خبری دیگر تقویت نمی‌شود، و خبری که بر این مجرا جریان داشته باشد هیچ تضادی در اخبار پیامبر ﷺ و ائمه (علیهم‌السلام) در آن واقع نمی‌شود. خبر متواتری که در هیچ کدام از این دو گروه نباشد نیز علم‌آور است و این دسته، تمام خبرهایی را شامل می‌شود که قرینه‌ای را به همراه دارند که موجب علم می‌شود، و هر خبری که بر این سیاق باشد نیز باید به آن عمل، و به گروه اول ملحق می‌شود...»

سخنان بزرگان علما در این موضوع بسیار است؛ به طوری که نمی‌توان تمامی آن‌ها را اینجا بازگو کرد و کسی که خواهان جزئیات بیشتری است می‌تواند به کتاب خاتمة‌الوسائل، ص ۶۱، فایده ششم مراجعه کند.

پس از تمامی آنچه بیان شد ثابت می‌شود روایت وصیت باعث علم و یقین می‌شود؛ زیرا با قرینه‌های قطعی بسیاری حمایت می‌شود؛ بنابراین در اعتقادات به آن اعتماد می‌شود؛

بنده تواتر مضمون وصیت را در بسیاری از روایات صحیح نیز اضافه می‌کنم. در نتیجه روایت وصیت از هر نظر حجیت دارد.

فایده چهارم

در باره کتاب غیبت شیخ طوسی :

با توجه به مطالب گفته شده، وثاقت کتاب غیبت شیخ طوسی ثابت شد و اینکه خود او تصریح داشته که به حدیث ضعیف اعتماد نکرده است. در اینجا مایلیم با بازگویی سخنان برخی علما درباره این کتاب قابل اعتماد، بیشتر روی این موضوع تمرکز کنیم.

خالی از فایده نیست که ابتدا برخی از گفته‌های علما را در حق شیخ طوسی مؤلف کتاب غیبت بیان کنیم. علامه حلی در توصیف او گفته است:

«شیخ و بزرگ امامیه و رئیس الطائفه، جلیل القدر، با منزلت عظیم، ثقه، بزرگ‌منش، راست‌گو، عارف به اخبار و رجال و فقه و اصول و کلام و ادبیات؛ و با وجود تمامی این فضیلت‌ها که به او منتسب است، او در همه فنون اسلامی مهارت داشت؛ او تهذیب‌کننده عقاید در اصول و فروع، جامع همه کمالات نفس در علم و عمل، و شاگرد شیخ مفید محمد بن محمد بن نعمان بوده است...»

سید بحر العلوم طباطبایی در حق او می‌گوید:

«امام فرقه بعد از ائمه معصومین و ستون شیعه امامیه در هر چیزی که به مذهب و دین تعلق دارد. محقق اصول و فروع، و تهذیب‌کننده فنون معقول و مسموع. او به حق، شیخ طایفه و رئیس آن است که گردن‌ها به سوی او کشیده می‌شود. او اسوه و نمونه‌ای در همه علوم اسلامی، و یک امام (پیشوا) بود.»

اما کتاب او «غیبت» همه اتفاق نظر دارند بر اینکه این کتاب، از جمله کتاب‌های قابل اعتماد و مشابه کتاب‌های چهارگانه مشهور است که درستی روایاتشان قطعی است و بسیاری از دانشمندان تصریح کرده‌اند که همه تصنیفات شیخ طوسی معتبر است.

نجاشی در شرح حال شیخ طوسی گفته است:

«... او کتاب‌هایی دارد؛ از جمله کتاب تهذیب الاحکام که کتابی بزرگ است، و کتاب استبصار و دیگر کتاب‌های معتبر و سودمند...»^۱

حر عاملی وقتی کتاب‌های قابل اعتمادی را که کتاب خودش «اثبات الهداة» را از آن‌ها نقل کرده، ذکر می‌کند، گفته است:

«موثق‌ترین این کتاب‌ها پس از کتاب خدا، تألیفات کلینی، ابن بابویه، شیخ طوسی، شیخ مفید، حمیری، حسین بن سعید و برقی است.»^۲

همچنین هنگام برشمردن تعدادی از کتاب‌های قابل اعتماد گفته است:

«... کتاب غیبت شیخ طوسی هم این‌گونه است...»^۳

همچنین در کتاب «خاتمة الوسائل» در فایده چهارم هنگام شرح درباره کتاب‌های مطمئن که کتاب «وسائل الشیعه» را از آن‌ها نقل کرده درباره این کتاب تصریح کرده است:

«... کتاب غیبت شیخ [طوسی] نیز همین طور است، و کتاب مصباح‌المتهدجد او، و نیز کتاب مختصر المصباح او...»^۴

۱. خاتمة الوسائل، ص ۲ حاشیه ۱.

۲. خاتمة الوسائل، ص ۴۶.

۳. اثبات الهداة، ج ۱، ص ۲۶.

۴. خاتمة الوسائل، ص ۴۶.

همچنین دربارهٔ توثیق کتاب‌هایی که در کتاب خود «اثبات الهداة» به آن‌ها اطمینان کرده، گفته است:

«دهم: در بیان مجموعه‌ای از کتاب‌های اصحاب امامی ما که در این کتاب از آن‌ها نقل کردیم، هرکسی که اصول آن‌ها و اصول مؤلفان آن‌ها را بشناسد می‌داند تمام احادیث این کتاب‌ها یا بیشترشان، با قرینه‌های بسیار تأیید می‌شوند که علم‌آور است و تنها به تواتر خلاصه نمی‌شود؛ و اگر کوتاه بیاییم، می‌گوییم غالباً در پایین‌ترین مرتبه، حصول تواتر، علم را فراهم می‌کند؛ به‌خصوص با عدم وجود معارض، همان طور که در اینجا...»^۱

پیش‌تر تصریح حر عاملی تقدیم شد، مبنی بر اینکه کتاب غیبت شیخ طوسی از یکی از مهم‌ترین کتاب‌های معتبر بوده که وی در دو کتاب خود (اثبات الهداة و وسائل الشیعه) به آن‌ها اعتماد کرده است؛ پس روایات کتاب غیبت، یا متواتر هستند یا با قرینه‌هایی تأیید می‌شوند که صحت آن‌ها را نتیجه می‌دهند؛ همچنین این روایات، از کتاب‌های معتبر و اصول معتبری برگرفته شده‌اند که در اختیار شیخ طوسی بوده‌اند.

خود شیخ طوسی بعد از اینکه اخبار صحیح را به چهار دسته تقسیم می‌کند، به صحت و درستی اخباری که به آن‌ها عمل می‌کرده، تصریح کرده و گفته است:

«هر خبری که در دو کتاب اخباری که من نوشته‌ام و دیگر کتاب‌هایی که به آن‌ها عمل می‌شود وجود دارد از این اقسام چهارگانه خارج نمی‌شود.»

به این ترتیب تردیدی باقی نمی‌ماند که کتاب «غیبت» شیخ طوسی، از کتاب‌های معتبر و قابل اطمینان است و احادیثی که در آن آمده‌اند صحیح هستند؛ به‌خصوص احادیثی که شیخ طوسی برای استدلال آورده است. روایت وصیت نیز همین وضعیت را دارد و شیخ طوسی با این روایت به امامت دوازده امام استدلال کرده است؛ بنابراین روایت وصیت با چشم‌پوشی از رجال سند، صحیح است.

فایده پنجم

مشخص می‌شود که شیخ طوسی روایت وصیت را از کتاب «حسین بن علی بن سفیان بزوفری» نقل کرده، و او از ثقات بوده و کتابش نیز قابل اعتماد است. شیخ طوسی طریق خود را تا این کتاب بیان کرده است. حر عاملی این مطلب را از وی نقل کرده، گفته است:

«آنچه را از ابوعبدالله، حسین بن سفیان بزوفری بیان کردم احمد بن عبدون، و حسین بن عبیدالله از او به من خبر داده‌اند.»^۱

همچنین علامه درباره بزوفری گفته است:

«شیخ ثقة جلیل، از اصحاب ماست. و علامه اضافه کرده: او از خاصه است.»^۲

نجاشی درباره او گفته است:

«شیخ ثقة جلیل القدر، از اصحاب ماست که چندین کتاب دارد و سپس کتاب‌های او را برمی‌شمارد. مفید، و ابوعبدالله حسین بن عبیدالله غضائری، و دیگران از او روایت کرده‌اند...»^۳

سید محمد صدر در دایرةالمعارف (موسوعة) نقل کرده است که بزوفری یکی از وکیلان امام مهدی بوده است. او می‌گوید:

«حسین بن علی بن سفیان بن خالد بن سفیان ابوعبدالله بزوفری، شیخی جلیل از اصحاب ماست که کتاب‌هایی دارد. شیخ در غیبت از برخی علویون روایت کرده است که او را نام برده‌اند. گفته است: در شهر قم بودیم که میان برادرانمان گفت‌وگویی درباره

۱. شیخ طوسی این مطلب را در مشایخ خود گفته است. مراجعه کنید به: استبصار، ج ۴، ص ۳۴۲.

تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۸۷.

۲. خاتمةالوسائل، ص ۳۰.

۳. خاتمةالوسائل، ص ۱۷۷.

۴. رجال نجاشی، ص ۶۷ و ۶۸.

مردی که فرزند خود را انکار می‌کرد در گرفت. پس به‌سوی شیخ (که خدا حفظش کند) رفتند و من نزد او حاضر بودم (خداوند یاری‌اش کند). نامه را به او داد ولی او آن را نخواند؛ و به او دستور داد به نزد ابوعبدالله بزوفری (که خدا عزیزش بدارد) برود تا درباره آن نامه پاسخ دهد. پس به‌سوی او رفت و من حاضر بودم. ابوعبدالله گفت: این فرزند از آن اوست و اتفاقی مربوط به آن در روز فلان و فلان و در فلان جا و فلان جا بوده است. به او بگو اسم او را محمد بگذارد. آن فرستاده بازگشت و به آن‌ها اطلاع داد و آن گفته را به آن‌ها منتقل کرد. آن کودک متولد شد و اسم او را محمد گذاشتند.

ما مضمون این خبر را در مطالب گذشته بیان کردیم، و این به‌روشنی نشان می‌دهد که وی این اطلاعات را از امام مهدی علیه السلام هرچند با واسطه به دست آورده است، و نشان می‌دهد او به‌طور کلی از جمله وکیلان امام علیه السلام بوده است. در اینجا مجلسی در بحار، در توضیحی برای این خبر می‌نویسد: به نظر می‌رسد بزوفری از سفیران بوده، ولی نقل نکرده است...^۱

شما را به پروردگارتان سوگند می‌دهم، آیا از این چنین مردی که در نهایت وثاقت و عدالت قرار دارد انتظار می‌رود روایت ضعیف یا جعلی نقل کرده باشد؟! یادآوری می‌کنم او از جمله نگارندگان کتاب‌های قابل اعتماد است و شیخ طوسی روایت وصیت را از یکی از کتاب‌های او نقل کرده و راه او برای رسیدن به آن از طریق «احمد بن عبدون» و «حسین بن عبیدالله غضائری» بوده است که از راویان ثقه و مطمئن هستند؛ زیرا آن دو از مشایخ «نجاشی» هستند. از جمله کتاب‌های بزوفری، کتاب «حج»، «ثواب الاعمال»، «احکام العیبد»، «پاسخ به واقفه» و کتاب «سیره پیامبر و ائمه» و... بوده است؛ همان طور که نجاشی، آن را در رجال خود، ص ۶۸ بیان کرده و گفته است: «احمد بن عبدالواحد ابوعبدالله بزاز» از او درباره همه کتاب‌هایش به ما خبر داده است.

بنابراین روایت وصیت، از کتاب‌های معتبر حدیث نقل شده است که افراد مورد اطمینان ائمه آن‌ها را تألیف کرده‌اند و به این ترتیب همان‌طور که بزرگان علما تصریح کرده‌اند - صدور آن بدون در نظر گرفتن وثاقت رجال سندش - قطعی است.

همچنین اضافه می‌کنم «حسین بن علی مصری» که یکی از راویان وصیت است، از نگارندگان این کتاب‌هاست؛ پس روایت وصیت نیز باید از کتاب‌های او نقل شده باشد؛ کتاب‌هایی که یکی از آن‌ها کتاب «امامت» بوده است؛ و این دلیلی دیگر است که به دلایل صحت روایت وصیت اضافه می‌شود، و توضیح آن - ان شاء الله تعالی - خواهد آمد.

بنابراین او مردی از اصحاب کتاب و اصول است که به دلیل وثاقت و بزرگواری‌اش مورد اعتماد بوده است و افراد ثقه‌ای همچون شیخ مفید، ابن غضائری، و ابن عبدون از او روایت کرده‌اند، و از جمله آن‌ها کسانی هستند که در علم رجال تبحر داشته‌اند و امکان ندارد و از آن‌ها انتظار نمی‌رود از کتاب یا اصل غیرقابل اعتماد مطلبی نوشته باشند؛ در حالی که خود آن‌ها به کسانی که چنین می‌کنند اشکال می‌گیرند و آن‌ها را نکوهش می‌کنند و حتی راویانی را که چنین می‌کنند ضعیف می‌شمرند. بنابراین حال که شیخ طوسی روایت وصیت را از کتاب «بزوفری» آن مرد ثقه جلیل معتمد نقل کرده است، همین یک نکته به تنهایی برای اثبات صحت روایت وصیت کافی است و نیازی به بررسی رجال سند و اثبات وثاقت آن‌ها نیست و این قرینه‌ای است که به قرینه‌های دیگر اضافه می‌شود و همان‌طور که بارها تکرار کرده‌ام صحت وصیت بستگی به رجال ندارد.

دلیل اینکه شیخ طوسی، از کتاب حسین بن علی بن سفیان بزوفری نقل کرده، همان دلیلی است که «حر عاملی» از او نقل کرده است؛ اینکه او در سند روایات با ذکر نگارنده‌ای که خبر را از کتابش برگرفته است شروع می‌کند، و مشخص است اینکه او در روایت وصیت از «حسین بزوفری» شروع کرده، نشان‌دهنده آن است که آن را از کتاب او برگرفته است، سپس طریق خود را تا آن کتاب بیان می‌کند:

«اخباری را که از ابو عبدالله حسین بن سفیان بزوفری بیان کردم، "احمد بن عبدون"

و "حسین بن عبدالله غضائری" از او به من خبر داده‌اند.^۱

متن کلام حر عاملی دربارهٔ شیخ طوسی تقدیم حضور می‌شود:

«شیخ طوسی رحمته در انتهای کتاب «تهذیب» به صراحت بیان کرده که در ابتدای اخباری که روایت کرده، فقط به ذکر نگارنده‌ای که آن خبر را از کتاب او برگرفته یا به ذکر نگارندهٔ کتاب اصلی^۲ که آن حدیث را از آن اصل برگرفته، بسنده کرده است؛ سپس گفته است: و ما راه‌ها و طُرُقِی را که ما را به روایت این اصول و این تصنیف‌ها می‌رساند بیان می‌کنیم، و این‌ها را تا حد ممکن به صورت مختصر بیان می‌کنیم تا از مرسل بودن خارج، و به مستندات بییوندند...»^۳

فصل الخطاب در اثبات صحت روایت وصیت، همان چیزی است که شیخ طوسی در کتاب «غیبت» بعد از بیان روایت وصیت و دیگر روایات بیان کرده است؛ آنجا که اشکالی را مطرح کرده و به آن پاسخ داده است:

«اگر گفته شود ابتدا دلایل صحت و درستی این اخبار را روشن کنید، و این‌ها اخبار آحادی هستند که به روش علمی نمی‌توان به آن‌ها اعتماد کرد، و این یک مسئلهٔ علمی است...»

می‌گوییم: دلیلی که به درستی آن‌ها دلالت می‌کند آن است که شیعهٔ امامی آن‌ها را به صورت متواتر، نسل‌اندرون‌نسل روایت می‌کرده‌اند، و راه درست‌بودنشان در کتاب‌های امامیه در متونی از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است و راه یکی است...»^۳

۱. استبصار، ج ۴، ص ۳۴۲؛ تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۸۷.

۲. خاتمة الوسائل، ص ۲.

۳. غیبت، ص ۱۱۱.

این گواهی صریح از شیخ طوسی است که صحت و درستی روایت وصیت را نشان می‌دهد و همین یک قرینه به‌تنهایی برای ساکت‌کردن معاندان و بستن دهان جاهلان کافی است.

و سپاس و ستایش از آن خداوند پروردگار جهانیان است

و سلام و صلوات تام و تمام خداوند بر محمد و آل محمد، ائمه و مهدیون باد!

ناظم عقیلی